بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و اله الطا
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین اما بعد چ
گوید ذره بیمقدار و فقیر و خاکسار ابن مصطفی فضلعلی تبر
بدوستان عالیان بحث و بحدث همراه مقرب الحضرت

هذه الرسالة الشریفة الموسومة
بضیاء الطریقة من مصنفات جناب
علامی فهامی اقای اقا
میرزا فضلعلی خلف خیر الحاج
حاجی مصطفی تاجر تبریزی
اللهم بلّغه علی مطلوبه
بحق اولیاء الله واحبائه

هذه الكتاب الموسومة بضياء الطريقة



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام علی محمد
وآله الطاهرين ولعنة الله علی اعدائهم اجمعين اما
بعد چنين گويد بندهٔ مسكين ابن مصطفی
فضلعلی البابرتی چون عاليجاه رفيع جايگاه برادر
مكرم معظم ابوطالب خان خلف جناب مهراب خان
حفظهما الله عن جميع الأحزان خواهش فرمود
كه مختصر رساله تحرير شود در بيان طريق سير
سلوك كه باعث ترقی نمودن سالك گردد
در سير نمودن چون در حالتی خواهش فرمود
كه

که قلب مبتلا بود بانواع واقسام مرض والم وبيان
نمودن اين طور مطالب لازم که رفته بود فی الجمله
فراغت را و چون آن جناب از آن وجود ما بود
که رد نمودن سؤال او ممکن نبود وبمقتضای لا تسقط
الميسور بالمعسور قبول نموده خواهش آنجناب را
ومسمی نمودم بضياء الطريقة فالله هو الموفق وعليه
الاعتصام ودر دو فصل بيان خواهم نمود ان شاء الله
فصل اول بدانکه لازم است هر سالك را آگاه شود
وبيدار گردد از خواب غفلت وهمه اوقات در
تفکر بوده ونظر نمايد در آفاق انفس وزمانيكه

حالت سالک بیداری کردید واضحست نفس
اماره بسوء آن سالک را نتواند خراب نماید
واینمعنی بسی ظاهر است در نظر هر عاقل وکامل که
از برای هر وجود دشمنی در پیش او موجود است
که عبارة از نفس آن وجود باشد و همه اوقات
آن نفس در پیش آن وجود است ومیخواهد
صاحب خود را ضایع نماید علی الخصوص زمانیکه
آن وجود در خواب غفلت باشد و پرده غفلت
در چشم وگوش و قلب او رسیده باشد واضحست
در همچون وقت آن نفس کمال غلبه را دارد
در

در آن وجود وافساد ها در ملک وجود
کند بهر نحو که بخواهد افساد [illegible] در یلی
وایلی او وهرگاه تو فنظر بصیرت نظر کنی
بعالم خواهی فهمید هر افساد که در عالم ظاهر است
اصل آن افساد بواسطه غفلت است چون
زمانیکه شخص غفلت نمود دشمن آن شخص
قوة پیدا کند که عبارة از نفس اماره
بسوء است ومعلومست قوة آن نفس
هم بواسطهٔ ابلیس است چون میدانی هرگاه
بخواهد ابلیس ره بانسان پیدا کند لامحاله

بواسطهٔ نفس امارهٔ لبسوء ره پیدا کند بعلت
اینکه نفس را ملاحظه نمائی در کسافت نه مثل جسم
است که از عالم جسم باشد که راه ابلیس بسته
باشد از و بلکه نفس امارهٔ لبسوء برزخ است
یعنی از عالم جسم بالاتر است و از عالم مجردات
است و با اینکه از عالم مجردات است تعلق دارد
بجسم و جسم مرکب اوست و میتواند حکم خود
را در جسم ظاهر نماید از این جهت بود که
گفتیم عالم نفس امارهٔ لبسوء برزخ است و ابلیس
علیه اللعنة و العذاب ره یابد بواسطهٔ این نفس امارهٔ
لبسوء

لبسوء و هرگاه نفس امارهٔ لبسوء را ملاحظه نمائی
عالم او و عالم ابلیس یکی است چون اینطور است
عالم نفس امارهٔ لبسوء لهذا آن لعین علیه اللعنة و
العذاب هر افساد بخواهد بکند بواسطهٔ نفس
امارهٔ لبسوء میکند و این نفس امارهٔ مظهر کلیهٔ ابلیس است
و جمیع افسادهای خود را بنفس امارهٔ لبسوء القا
نموده چون اینطور است نفس امارهٔ لبسوء از
این جهت است حق تعالی جل شانه فرموده
اقتلوا انفسکم و توبوا الی بارئکم یعنی نفسهای
خود تان بکشید و رجوع نماید برب خود تان

و تو آگاهی کشتن نفس اماره بسوی بطور کشتن ظاهر
نیست بلکه مراد از قتلِ نفس اماره بسوی ابلیس
که آن نفس مظهر ابلیس نگردد و حکایت ابلیس نکند
و هرگاه نفس مظهر ابلیس شود معلوم است ابلیس جمیع
افساد های خود را در عالم ظاهر کرداند بقدر
قابلیت آن نفس اماره بسوی ایا نگاه نمیکنی در عالم
ظاهر در هر نفس اماره تمام آن لعین علیه اللعنه طوری
ظهور کرده و از افساد های خود ظاهر کرده در او
و بعضی نفس را بطور مظهر افساد خود کرده که
در توحید افساد کند و توحید خلق را بواسطه
افساد

افساد آن نفس اماره بسوی ضایع نماید ایا ملاحظه
نمیکنی مخلوقات را که بعضی از ایشان بت پرست
شدند و بعضی گاو پرست و بعضی شمس پرست
و بعضی ستاره پرست و بعضی اعتقاد کرده اند
خلق با خالق مناسبت دارد و عاقبت الامر قید
خالقیت میرود باز جمیع خلق خدا میشود چنانچه
هرگاه اکثر نفوس را ملاحظه نمای این اعتقاد را
خواهی فهمید چنانچه گفتند با ریاضت تو
الله شد میتوان موسی کلیم الله شد و هرگاه
بعضی کلمات انسان را ملاحظه نمای دلیل و از بهت که خلق عاقبت خدا شد

چنانچه در این کلمات انیمعی را صریح بیان نموده لیس فی جبتی الا
الله یعنی نیست در جبه من مگر خدا و اعتقاد دارند زمانیکه خلق ریاضت کشند
خدا شود
و از این طایفه است بعضی جهال که مرشد خود را
را خدا دانند نعوذ بالله من سخط الله پس
آگاه شدی انیطور افساد که در توحید خلق
ظاهر است بواسطه آن نفس اماره لبسو است که
مظهر ابلیس شده است و آن لعین آن افساد را
در آن نفس ظاهر کرده و بواسطه آن نفس
اماره بسو خلق را از طریق حق باز کرده شده
چنانچه هرگاه فی الجمله نگاه بکنی خلق عالم را خواهی فهمید
آنچه

آنچه را که عرض نمودم وخواهی شناخت اشخاصی را
که معتقد کرده اند انیطور اعتقاد را و آن نفس
را هم خواهی شناخت که مظهر ابلیس کرده اند و انکو
افساد بواسطه آن نفس اماره لبسو است که توحید خلق را
ضایع و باطل کرده اند [illegible] من شرور
هذه النفوس الخبیثة همچنان بعض نفوس
آن لعین علیه اللعنة والعذاب مظهر خود نموده
و افساد در دایره نبوة نموده بواسطه آن نفس
اماره باین طور که دایره انبیاء را دایره
مخصوص نمیدانند که عبارة از صد و بیست و چهار

هزار پیغمبر باشد که اول او جناب آدم است
و آخر او جناب خاتم الانبیاء محمد بن عبد الله
است صلوات الله علیهم اجمعین بلکه اعتقاد کرده
اند هر وجود میتواند دایرهٔ انبیاء قدم بگذارد
و از این جهت است در هر عصر و در هر زمان
بعضی نفوس خبیثه اظهار نبوت نموده اند
و خواستند خود در دایرهٔ نبوت داخل گشته
و حق تعالی جل شانه بطلان ایشان را ظاهر نمود
و میان خلق ایشان را رسوا نمود و جمیع اهل
آن زمان از بطلان او آگاه شدند و فهمیدند

که از طرف ابلیس است و نه از طرف حق تعالی چنانچه
در این زمان دیدی آن نفس خبیثه را که اظهار
نبوت نمود که عبارة از میرزا علی محمد شیرازی
علیه اللعنة والعذاب باشد و کتابی خرافات
درست نموده بود و اسم او را کتاب آسمانی
گذاشته بود و ادعای نبوت نمود و چند نفر خلق
از حیوانات بکمر اطاعت او نمودند و او را
پیغمبر دانستند ولله الحمد از برکت صاحب
شریعت بطلان آن خبیث ظاهر کردید و حق
تعالی بدست پادشاه اسلام ادام الله ملکه

بدرک اسفل روانه و جمیع خلق از کفر او آگاه شد
و بطلان مذهب او فهمیدند پس دانستی
انطور افساد هم بواسطهٔ ابلیس بود که در آن
نفوس خبیثه ظاهر کرده بود و خواستند که خودشان
را بغیر خدا نمایند از دروغ و این تمنای
ایشان هم بواسطهٔ ابلیس بود پس فهمیدی
انطور تمنا هم از طرق ابلیس است که در
عالم ظاهر کرده است که خلق ضعیف را از راه حق
دور کردانند و بدرک اسفل روانه کنند
و همچنان است سایر افسادها که در عالم ظاهر
شود

شود کلاً از ابلیس است بواسطهٔ نفس اماره
بسوء است چون نفس اماره بسوء انطور مفسد است
در عالم حق تعالی امر فرموده آن نفس اماره بسوء را
بکشند چنانچه در کتاب خود بیان فرموده
اقتلوا انفسکم یعنی نفوس خودتان مظهر
ابلیس بکشید تا انطور افسادها بواسطه
نفوس شما در عالم ظاهر شود و خلق از طریق
حق دور کردند بلکه زمانیکه نفوس اشقیا کشتید
واز عملهای باطله دور کردانید در هیچ
وقت رجوع نماید بر رب خودتان چنانچه حق تعالی
فرموده فتوبوا الی بارئکم یعنی رجوع نماید

برب خودتان و معلوم است رجوع نمودن
برب عبارت است از این که نفوس را دور
نمائی از ابلیس یعنی علاقه نفوس را از ابلیس
قطع کنید و هواهای فاسده را تابع نشوید
و آن هواها را الهه خودتان نگردانید چنانچه حق تعالی
در کتاب خود فرموده أرأیت من اتخذ
الهه هواه یعنی یا پیغمبر نگاه نمیکنی اشخاصی را
که خدای خودشان را هواهای خود قرار داده
اند چنانچه در سابق آگاه شدید که چگونه
هواهای خودشان را خدای خودشان نموده اند

فهمیدید طریق باطل را که مبدء آن طریق
باطل از ابلیس است و از اهل سیر و سلوک باطل
هم فی الجمله آگاه و مطلع شدید که چگونه اعراض
از طریق حق نموده اند و تابع ابلیس گردیده
اند و نفوس خودشان را مظهر ابلیس نموده
اند و در طریق باطل سیر و سلوک نمایند
و در مرحلهٔ طینت کفر مستور گشته اند
و اولیاء شیطان شده اند در ملک وجود
و بواسطهٔ ایشان نور الهی از قلوب خلق
رفته است و در عالم غفلت شب و روز را

زندگانی غافلند و بهیچوجه آگاه نمیشوند از
از اعمال بد خودشان و همچنان از اعتقادات
بد و فاسد خودشان و بالکلیه اطاعت
نفس اماره لبسوء دارند و معلومست انطوریکه
سیر و سلوک غفلت از حق تعالی میشود هرگاه
غفلت از حق تعالی نشود و بکلمات رجوع الی حق تعالی
واضحست از عالم غفلت بیدار شود و میل الله
از برای هر وجود دشمنی است در کنار او
که عبارة است از نفس آن وجود و معلومست
دشمن زمانیکه در پیش آدم موجود شد
لازمست

لازمست آن وجود بیدار گردد تا از شر آن
دشمن خود را خلاص کند و حال آنکه حق تعالی
در لسان انبیاء و اولیاء خود صلواة الله
علیهم اجمعین خلق را از خواب غفلت بیدار
نموده و از آن دشمن که در پیش هر وجود است
شناسانیده و حکم کرده که اطاعت او را
نکنند و او را بکشند چنانچه در رسالهٔ سابق بیان
انمعنی نمودم و قول حق تعالی جل شانه را
ذکر نمودم که فرموده اُقْتُلُوا اَنْفُسَکُمْ و
تُوبُوا اِلَی بارِئِکُمْ پس فهمیدی چگونه حق تعالی

عباد خود را آگاه نموده از آن دشمن و امر
فرموده آن دشمن را بقتل رسانند پس قتل
نمودن آن نفس عبارة از اعراض نمودن
از طریق باطل است و معلوم است زمانیکه شخص
از طریق باطل اعراض نمود بالقطع رجوع نموده
بطریق حق چنانچه حق تعالی اشاره فرموده
در این آیه شریفه اقتلوا انفسکم و بعد آن
فرموده و توبوا الی بارئکم پس فهمیده طریق حق
و طریق باطل هر دو طریق را حق تعالی جل شأنه
در این آیه شریفه بیان فرموده تا اهل سیر
وسلوک

وسلوک آگاه و مطلع شوند اما طریق باطل
عبارة از اطاعت نفس اماره بسوء است
و اما طریق حق عبارة است از قتل نمودن
نفس اماره بسوء و رجوع نمودن بطرف حق تعالی
جل شأنه و رجوع بطرف حق تعالی نمودن راهم لازم
بیان نمایم و بیان این سیر هم لازم گرفته فصلی
علاحده عنوان شود و در آن فصل ذکر آن
طریق شود که آن طریق را طریق حق گویند
فصل بدانکه هر وجود زمانیکه رجوع با فاق
و انفس نمودن خواهد فهمید که از برای این عالم

صانع است که این عالم را از لا من شیء ایجاد
کرده و مدبر و مقدر عالم اوست و جمیع عالم
بحول و قوه او قائم است و نزد از موجودات
در ملک وجود بدون حول و قوه الهی حرکت
نمیتواند بکند و چنین فرض ابدا در ملک وجود
نخواهد شد که موجودی در عالم امکان دیده
شود بدون حول و قوه الهی در عالم حرکت
نماید لعلت اینکه هرگاه چنین وجودی را فی المثل
در ملک وجود فرض کنی که بدون حول و
قوه الهی حرکت کند سؤال میکنم از تو آیا
انیطور

اینطور وجود که تو فرض میکنی در ملک وجود ایجاد وجود
او بخود او شده و همچنان جمیع احتیاج خود را خود رفع
میکند و یا اینکه ایجاد وجود او با یجاد غیر خود کردیده؟
و رفع احتیاج او را آن غیر میکند هرگاه گوئی ایجاد وجود
او بدست خود است و نه اینکه وجود او موجود کرده اند.
غیر معلوم است جمیع احتیاج او هم بدون غیر حاصل خواهد شد
آیا اینطور وجود ایجاد غیر میتواند نمود یا نه هرگاه میتواند
غیر وجود را هم ایجاد و احتیاج غیر را رفع نماید معلوم است اینطور
وجود در عالم امکان متصرف و متصدی است و هم هرگاه
بخواهد سایر موجودات را معدوم نماید قادر است

احتیاج

واضحست در اینجا همچون وقت اینطور وجود مستغنی
از غیر است و قادر مطلق است و هر وجود در پیش او
ذلیل و عاجز خواهد شد و روا است از برای او که
مدعی الوهیت نماید لعلت اینکه وجود خود مستغنی
از غیر است و همچنان در احتیاج جمیع خود از غیر خود مستغنی
است و سایر موجودات را هم میتواند ایجاد نماید
پس اینطور وجود ادعای الوهیت کند صدق
ادعا نموده و سلطان است در عالم امکان و معلوم است
اینطور وجود باید منزه از اوصاف خلق گردد هرگاه
منزه از اوصاف خلق نگردد واضحست مثل خلق است در
احتیاج و حال آنکه

آنکه خلق ذلیل و عاجز است در تحت وجودی که آن وجود
را صانع عالم خوانی و جمیع احتیاج مخلوقات را آن صانع
رفع نماید و حال آنکه فرض تو این بود که این وجود مستغنی
از صانع است و حول و قوهٔ او و همچنان وجود او
مستغنی از غیر است که عبارت از صانع عالم باشد و در
ما نیکه متصف بصفت خلق شد فرض تو غلط خواهد
شد پس باید فرض تو آن وقت صادق شود که آن
وجود که تو فرض کنی باید منزه از اوصاف خلق باشد
پس چنین وجود که منزه از صفات خلق فرض کردی
در ملک وجود شریک صانع عالم خواهد شد در
همچون وقت دو صانع در عالم امکان میشود در ما نیکه

دو صانع و دو خدا شده باشد از تو سؤال نمایم این دو
صانع مساوی میباشند در جمیع قدرات و سلطنت
یا مساوی نیستند هرگاه مساوی میباشند من
جمیع الوجوه و بوجه من الوجوه تغایر نیست پس چرا دو
وجود میخوانی بلکه این طور تساوی که من جمیع
الجهات است یک وجود باید بشود دو وجود فرض
کردن غلط است و هرگاه آن دو صانع مساوی نیست
بلکه یکی قادر است و یکی عاجز است معلوم است
عاجز محتاج است بقادر که رفع عجز او نماید و
قدرت و سلطنت و کبریاء آن واحد را میباشد
که جمیع احتیاج عالم امکان را و اهل عالم امکان را
او رفع نماید

دفع نماید پس فهمیدی در ملک وجود غنی مطلق
غیر از ذات حق تعالی جل شانه نیست و بوجه
من الوجوه موجودی فرض نمیتوانی نمود در خارج
و نه در زمین که بدون حول و قوه الهی قائم شود
بلکه جمیع موجودات حرکت نماید بحول و قوه حق تعالی
و مؤثر حقیقی اوست جل شانه و جمیع فیوضات عالم امکان
از الطاف اوست و غیر از او مؤثر در ملک وجود
نیست اینطور عقیده اعتقاد اهل یقین است
پس زمانیکه سالک طریق حق یقین نمود که صانع
عالم واحد است و شریک از برای او نیست
میداند آن سالک که از فاعل واحد صادر شده

مگر فعل واحد چنانچه در آفاق و انفس مشاهده
میکنی که از شخص واحد دو فعل ظاهر نمیشود
بلکه یک فعل صادر میشود چون این معنی را
فهمیدی که از فاعل واحد دو فعل صادر نشده
بلکه یک فعل صادر میشود پس آگاه شدی
که فعل الهی یک فعل است و مظهر کلیه از برای
آن فعل لازم هست بعلت اینکه فعل الهی از
ادراک موجودات بالاتر است و هیچ موجود
بمقام فعل نخواهد رسید چون چنین فعل الهی
لهذا از برای او مظهری لازم هست که او صفات
خود را در آن مظهر ظاهر نماید تا فیوضات خود را

باهل عالم امکان

عالم امکان رساند چون تو آگاهی مبدء جمیع اشیاء
از فعل الهی است چنانچه حدیث شریف بیان آن معنی
نماید خَلَقَ اللهُ الأشیاءَ بالمشیّة و خَلَقَ المشیّةَ بنفسها
یعنی حق تعالی خلق نموده جمیع اشیاء را بمشیّة خود و مشیت
را بخود مشیت خلق نموده پس فهمیدی مبدء جمیع اشیاء
فعل الهی است و از فعل حق تعالی خلق شده ابتداء از
فعل الهی است و انتهاء هم فعل الهی خواهد بود و بهیچ وجه
من الوجوه ره بذات اقدس نیست و طریق جمیع خلق
بذات حق تعالی مسدود است نه عقول و نه افئده
انبیاء و اولیاء و نه عقول سایر مخلوقات و افئده
ایشان میتواند ذات حق تعالی درک نماید و در

چنانچه هرگاه در احادیث رجوع نمای میفهمی و در
حدیث صحیح وارد است که ائمه طاهرین صلواة
الله علیهم اجمعین از نور جناب خاتم الانبیاء
خلق شده است چنانچه شمع را از نور شمع ر
وشن نمایند اینطور آن دوازده وصی از نور
جناب خاتم الانبیاء خلق شده که اول الشان
جناب مولای متقیان امیر المؤمنین است و
آخر ایشان جناب حجة الله است که از نسل جناب
امام حسن عسکری است صلواة الله علیه و علی آبائه
اجمعین و الآن وجود مقدس او در عالم موجود است و وجود
عالم بوجود او قائم است و از انظار خلق غایب
و فیوضات جمیع اهل عالم امکان بواسطهٔ وجود مقدس

اهل عالم امکان چنان مشعر نیست که بتوانند
حق تعالی ادراک نمایند و بهیچ نوع مناسبت و
مجانست بحق تعالی ندارند پس فهمیدی مبدء و
ابتداء فعل الهی است و انتهاء هم فعل الهی خواهد
بود چون فعل الهی من جمیع الوجوه کامل است و هیچ
نقص در فعل الهی نیست پس باید مظهر آن فعل
من جمیع الجهات کامل باشد و آن مظهر کلیه باتفاق
جمیع اهل اسلام جناب خاتم الانبیاء صلواة الله علیه
و آله است و آن جناب اول مخلوق است که در
عالم امکان ایجاد شده و آن نور مقدس در
سیزده هیکل مقدس ظاهر شده بانیمعنی که
سیزده نفر وجود از نور او خلق شده که عبارة از دوازده
وصی او باشد

اوست و آن جناب انشاء الله ظهور خواهد
فرمود و علامت ظهور آن حضرت در کتب
احادیث مسطور است هرگاه بخواهی رجوع با آن
احادیث نما تا آگاه و مطلع شوی و آن جناب عالم را
بعدالت پر کند بعد از آنکه عالم بظلم پر شده و در
عالم توحید الهی را ظاهر نماید و مدت هشتاد سال
سلطنت خواهد نمود در عالم و بعد از آن مدت
شهید خواهد شد و کیفیت رجعت را در شمس
الطریقه بیان نموده ام هرگاه بخواهی رجوع با آن نما تا
کیفیت رجعت را بفهمی که چگونه آن جناب ظهور را
نماید و علامت ظهور او چیست و حکایت رجعت
فی الجمله در آن کتاب ذکر شده و در اینجا لازم
نیست

دوباره ذکر نمودن خلاصه مقصود این بود که
آن دوازده وجود مقدس از نور آنجناب خلق
شده و ایشان امام و مقتدای جمیع اهل عالم
امکان میباشند و یکنفر هم جناب فاطمه طهرا است
صلواة الله علیها و آن جناب هم از نور خاتم الانبیا
خلق شده و ائمّه امام نیست و جمیع انبیاء از شعاع نور حقایق
آن حضرت خلق شده و از شعاع نور انبیا حقایق
انسان خلق شده و از شعاع نور انسان حقایق ملک
خلق شده و از شعاع نور ملک حقایق جن مؤمن
و از نور جن شعاع حقایق حیوانات و از شعاع نور حیوانات
حقایق نباتات و از شعاع نور نباتات حقایق
جمادات خلق شده است پس فهمیدی خلقت

عالم امکان را که حق تعالی جل شانه چگونه خلق نموده
واهل هیچ مرتبه که بیان شد از دایره خود
تجاوز نتوانند نمایند بلکه سیر ایشان در دایره
خودشان خواهد بود و هر قدر ترقی کنند در
دایره خودشان ترقی نموده اند و بدایره دیگر
قدم نتوانند گذاشت و این طریق طریق حق است
و این طریق را حق تعالی از خلق خود خواسته است
و فرموده است و توبوا الی بارئکم و انیبوا
رجوع نمودن بطرف حق تعالی ثمر دارد و روز بروز
ترقی سالک خواهد شد در بینش انبیاء و اولیاء
صلواة الله علیهم اجمعین و مقرب درگاه صاحب طریقت

کشف

کشف و تو آگاهی غرض از خلقت عالم عبودیت حق
تعالی جل است چنانچه حق تعالی در کتاب خود بیان فرموده
است وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون
یعنی من خلق نکرده ام جن وانس را مگر از برای
اینکه عبادت حق تعالی نمایند و این طریق عبودیت
حق تعالی را در بینش اهل شرع شریعت گویند و در
بینش اهل طریقت طریقت گویند و در بینش اهل
حقیقت حقیقت گویند و اهل عبودیت را در بینش
اهل شرع سالک شریعت گویند و در بینش اهل
طریقت سالک طریقت گویند و در بینش اهل
حقیقت سالک حقیقت گویند و معلوم است این

شد طريق بدون رئيس نخواهد شد وآن وجود
كامل كه رئيس است در شريعت در اصطلاح اهل
شرع آن وجود كامل را فقيه گويند وآن وجود كامل
را در طريقت وحقيقت مرشد خوانند وبدون
وجود ايشان خلق گمراه اند بعلت اينكه زمانيكه
طريق عبوديت فهميده نشد معلومست كه بعبوديت
ندارد وزمانيكه ره بعبوديت نشد چنين نفوس
گمراه است از طريق عبوديت پس لامحاله بايد در
در هر طريق عبوديت كامل بايد باشد از طرف حق تعالى تا خلق را
طريق عبوديت الهى آگاه نمايد وآن كامل معلومست
بايد اداب عبوديت حق تعالى مطيع شود وهرگاه
مطيع نشود واضحست كامل نيست بلكه جاهل است
وجاهل را هم

وجاهل را هم كامل لازمست كه هدايت او نمايد وطريق
عبوديت حق تعالى تعليم او كند وآن كامل انسان
كامل است واوصاف او را در نصرة الطريقة بيان نموده
ام هرگاه بخواهى اوصاف اورا آگاه شوى آن كتاب
نصرة الطريقة نظر كن چون فهميدى از براى جهال لازمست
كامل تا آن جهال را هدايت كند وطريق عبوديت را
نشان دهد ومعلومست آن كامل در طريق مولاى
متقيان كامل بايد بشود نه در طريق كفر وهرگاه در
طريق كفر كامل شود از اولياء شيطان است ونه از
اولياء دين ودر جميع افعال خود واعمال خود وا
قوال خود حكايت از صاحب شريعت دارد وباوامر
ونواهى او منقاد است وبهيچوجه من الوجوه مخالفت

نمازد با صاحب شریعت و وجود چنین کامل در هر عصر و در
هر زمان لازمست خواه در حضور امام و خواه در غیبت
امام و هرگاه وجود آن کامل نشود نور توحید و نور نبوة
و نور ولایت ظاهر نشود چنانچه ائمه هدا در خصوص اصحاب
خود فرموده لولا هذه الاربعة لندرست آثار النبوة
والولایة یعنی هرگاه این چهار اصحاب من نبود آثار نبوة
و آثار ولایت مندرس و کهنه شده بود پس فهمیدی
آثار نبوة و آثار ولایت را زنده کننده وجود کاملین است
و هرگاه وجود ایشان نشود آثار توحید و آثار نبوة
و آثار ولایت مخفی و مستور است پس هر سالک
بخواهد ترقی نماید باید روی خود را بطرف آن
وجود کامل آورد تا از برای آن سالک ترقی حاصل
کند

کند هرگاه بخواهد در شریعت کامل شود باید شریعت را
اخذ کند از آن کامل و هرگاه بخواهد در طریقت کامل
شود باید سیر در آن کامل نماید و هرگاه بخواهد کامل
در حقیقت گردد باید توجه بآن وجود کامل کند و بی
آگاهی کامل بودن محض قول نیست و کامل را شناختن
هم کمال اشکال دارد و حس حیوانی معلومست انسان
را نمیتواند بشناسد چنانچه اهل سیر و سلوک گفته اند
حس حیوان گر بدیدی شاه را   هم بدیدی گاو و خر الله را
واضحست آن کامل بحسب عقل هر وجود با آن وجود
گفتگو دارد بعلت اینکه مولای آن کامل فرموده کلّم الناس
علی قدر عقولهم یعنی گفتگو نمائید با خلق بقدر عقول

خلق و نهی فرموده ائمه ما صلواة الله علیهم اجمعین
از آن گفتگو که خلق اعراض نمایند از آن گفتگو
اگرچه آن گفتگو حق باشد چنانچه فرموده ائمه ما
صلواة الله علیهم اجمعین لا تکلّموا بما تسارع العقول
الی انکاره و ان کان عندک عذره یعنی گفتگو
مکنید چیزی را که عقول خلق سرعت کنند بانکار
او اگرچه عذر آن گفتگو در پیش تو موجود
باشد بانمعنی که احتیاج زیاد داشته باشی در
ثابت نمودن آن مطلب پس زمانیکه آن کامل
انمعنی آگاه شد و اضحست آن کامل را شناختن
کمال اشکال دارد بعلّت اینکه آن کامل با خلق
بقدر

عقول ایشان تکلّم نماید و زمانیکه بقدر عقول
خلق تکلّم نمود و از فوق عقل خلق تکلّم نکرد در
همچون وقت واضحست او را شناختن کمال اشکال
دارد و این بود عرض نمودم که آن وجود کامل را
شناختن کمال اشکال آیا نگاه نمیکنی قول اهل
سیر و سلوک را که گویند در نیابد حال پخته
هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام چون
آگاه شدی حال آن کامل را که جاهل نفهمد از این جا
خواهی فهمید خرافات جهّال زمان را که معرفت
وجود کامل را چنان توهم کرده اند که کامل آنست
که خرق عادة ظاهر کنند و یا اینکه بقدر است

حق تعالی تغییر دهد و یا اینکه مغیبات بیان
کند و یا اینکه اکثر بخلق نشان دهد تو ای
سالک ملاحظه نا فهمی این حیوانات را نما که
مولای آن کامل که عبارة از ائمه هدی صلواة الله
علیهم باشد فرموده اند لا تکلموا بما تسارع العقول
الی انکاره وان کان عندک عذره چگونه آن کامل
میتواند بحیوانات دو پا چیزی ظاهر کند که
فهم ایشان او را درک نکند و حال آنکه آن کامل تا
تو حال مولا میخواهی چگونه شود حال با ذی حال مخالف
باشد و حال آنکه در سابق فهمیدی که مولای
مؤمنان فرموده کلّم الناس علی قدر عقولهم
یعنی

یعنی هرگاه بخواهید با خلق گفتگو نماید چنان با خلق
گفتگو کنید که عقول ایشان متحمل قول شما باشد
آیا این حکم مولا را هم آن کامل شنیده یا نه هرگاه گویی
شنیده است چگونه میتواند مخالفت کند بحکم مولای
خود مولای آن کامل اجازه نداده که از فهم خلق
بالاتر حرف بزند آیا آن چنان کامل مخالفت تواند
کند که چیزی ظاهر کند در میان خلق که خلاف
طبع خلق باشد آیا خرق عادة عبارة از این نیست
که چیزی ظاهر کنی در خلق که مقتضای طبیعت
خلق با آن جاری نیست و در میان خلق متعارف

نسبت چنین چیزی را خرق عادة گویند آیا
اینطور وجود کامل است بلکه هرگاه درست ملاحظه
نمای اینطور وجود ناقص است بعلت اینکه اولاً
مخالفت با مولای مؤمنان دارد چون دانستی
که مولای مؤمنان اجازه نداده است زیاده
از عقل خلق گفتگو شود از کجا اجازه رسیده
از مولا که خرق عادة ظاهر کنند خصوصاً در زمان
غیبت که نور الهی از انظار خلق غایب گردیده
که عبارة از جناب حجة الله باشد و زمانیکه آن
ولی کل غایب شد از نظر خلق و خائف گردید
از خلق بعلت اینکه آن جناب روحی فداه هرگاه
ظاهر

ظاهر شود بسلطنت مثل اجداد طاهرین خود خلق
آنجناب را خواهند شهید کرد چنانچه اجداد طا
هرین او شهید نمودند چون آن جناب مبدأ نظام
و تو آگاهی که امام علیه السلام قلب عالم است
هرگاه آن وجود مقدس از عالم برود عالم خراب
شود چنانچه دعای عدیله میخوانی وبوجوده
ثبتت الارض والسماء یعنی بوجود مقدس آن جناب
صلواة الله علیه وآله ارض وسماء قائم گردیده و حکمت
الهی مقتضی این نیست که عالم خراب گردد و
همچنان هرگاه آن جناب بسلطنت ظاهر شود باید
جمیع نفوس را بکشد بعلت اینکه تو آگاهی ۳صد
سیزده نفر اصحاب آن حضرت جمع نبود آن حضرت ظهور

فرماید پس معلوم است در جمیع عالم عند اصحاب
آنحضرت تمام نشد که آن جناب ظهور نفرماید
زمانیکه انمعنی فهمیدی حال ملاحظه نما میتوانند
آن وجود کامل ظاهر شود که از طریقه
اهل روزگار خود علامه بشود جهات چند را
خلق بمعرفت در عالم زندگانی نموده اند و دور
از طریقهٔ انسانیت بوده اند الحاصل آن وجود
کامل عبارت است از آن وجود صاحب ذکر که است
صاحب علم حلم نباهت و صاحب نزاهت
و حکمت باشد اللطور وجود کامل است
باید دست بدامن او زند تا مقامات عالیه
رسید

رسید و همه اوقات با آن وجود مقدس بطوری
انسانیت باید رفتار نمود و نه بطوری حیوانیت
و وجود او را خار حقیر نباید شمرد بلکه در هر حال
با ادب با او رفتار باید شود بعلت اینکه نوکر
مولای متقیان است اولا اینکه هر خدمت باو بشود
بمولا خدمت شده و هرگاه باو بی احترامی بشود
بمولا شده و در هر حال حسن ظن در حق او باید بشود
و نفس اماره لسوء را در بینش او باید ذلیل نمود
و در مقام رضا و تسلیم باید باو حرکت و سیر نمود
و از آن وجودها باید شد که مدت مدید عمر خود شان

صرف نمایند در طلب وجود کامل و در اطراف بلاد
سیر نمایند و بنا آنکه بعضی اوراد و ختم میکنند که بلکه
حق تعالی توفیق دهد ایشان را که در خدمت وجود کامل مشرف
شوند و بواسطهٔ وجود آن کامل فیض دنیا و آخرت از برای
ایشان حاصل گردد و بفیض ابدی متصل شوند و
زمانیکه حق تعالی آن فیض ملاقات را از برای ایشان
رسانید و بان شخص کامل متصل شدند و معرفت
رسانیدند او را انکار او نمایند چنانچه حق تعالی
در کتاب خود وصف احوال ایشان فرماید یعرفون
نعمة الله ثم ینکرونها یعنی نعمت حق تعالی میشناسند و بعد
از آن انکار نمایند چون احوال اهل روزگار در نظر و است
لهذا لازم است فی الجمله از مراتب و مقامات جمال مولانا سالک
شود

شود ای سالک آگاهی جمال مولا آن وجود است
که در حقیقت متصل گردد بمولای مؤمنان و چنان
اتصال در مابین او و مولای مؤمنان ظاهر گردد
که صدق کند که این جمال جمال مولا است و این معنی
محض ادعا نمیشود باید قول او مطابق واقع باشد
ایا جمال هر شخص شباهت ندارد با صاحب جمال
خود بالضروره هر جمال مناسبت با ذی جمال خود
دارد جمال زید زمانیکه تجلّی نمود بالقطع آن جمال
حکایت از زید کند و اوصاف زید را بخلق
نشان دهد و هرگاه جمال زید از عمر نشان دهد
بالقطع آن جمال را جمال زید نخواهند گفت و تو
آگاهی جمال هر شخص اثر آن شخص است بعلت

اینکه مادّیهٔ جمال هر وجود عبارتست از آن
نور منتحل که از آن ذی جمال بقدر مستمرّ الا برابر تجلی
کند با آئینه و آن نور منتحل در آن آئینه عقد شود
و زمانیکه آن نور عقد شد در آئینه جمال
آن منیر در آن آئینه ظاهر گردد و هرگاه آن
آئینه بطور صفا باشد و بهیچ وجه زنگ و
غبار در آن آئینه ملاحظه نشود در همچون
وقت حکایت آئینه بطور استقامت
خواهد بود و مبدء خود را کما هو علیه نشان
خواهد داد و اوصاف موصوف خارجی را
وصف نماید و بهیچ وجه من الوجوه مخالفت
در مابین اتفاق ظاهر نشود و فرق میان
جمال

جمال وزری جمال دیده میشود چنانچه در ظاهر ملاحظه
میکنی آئینه ظاهر از زمانیکه این سنگ تیره
خود را صفا داد بدست حکمی و زنگ خود را دور
نمود در همچون وقت در آن سنگ تیره صفای
حادث گردد که حکایت کند از مبدء خود
و حامل و حافظ شود که جمال انسانی را حکایت
کند در همچون وقت حکایت او کما هو علیه است
لعبت آن آئینه اعوجاج ندارد و هرگاه اعوجاج
در آن آئینه ظاهر شد معلوم است در همچون
وقت آن آئینه کما هو علیه حکایت نمیتواند
نماید بلکه حکایت او بطور اعوجاج خواهد بود
و بقدر اعوجاج آن آئینه از جمال منحرف
گردد تا بحدی رسد که بالکلیه تغییر در

در آن آینه ظاهر شود و صورت انسانی در آن
آینه معکوس گردد و چنان اعوجاج بید اشود
که صورت انسانی مقلوب گردد بصورت حیوانی
چنانچه بعضی آینها را مشاهده مینمای چنان
اعوجاج در وجود ایشان ظاهر است که شکل
انسانی را بصورت حیوانی ظاهر کنند چنانچه آن
آینها که از فرنگ میاورند اینمعنی ظاهر
کنند زمانیکه انسان جمال خود در آن آینها
اندازد جمال انسان تغییر دهد و بصورت
حیوانی ظاهر کنند اما آن صورت حیوانی
جمال انسان است بالقطع آن صورت حیوانی
از اعوجاج آینه است دخل بجمال انسان
ندارد و هرگاه آن صورت حیوانی را کسی
نسبت

نسبت با انسان دهد معلومست هرگز انسان
آن صورت را قبول نخواهد نمود که این صورت در
آینه صورت من است بلکه اعراض از و دارد
و خود را مجرد از آن صورت داند پس ازین
مثال خواهی فهمید احوال باطن را و این مثال
آوردم که تا معرفت سالکان طریق حق زیاد گردد
و تو آگاهی که حق از باطل جدا شود بواسطه مثال
چنانچه در حدیث است الحق تعرف بالمثال و
لا تعرف بالجدال یعنی حق شناخته شود بمثال
و شناخته نشود بجدال نمودن چنانچه حق تعالی
در کتاب مجید اکثر شیء را بمثال بیان فرموده
ایا نگاه نمیکنی قول حق تعالی را که میفرماید والله

الامثال الاعلی یعنی از برای خدا تعالی مثل اعلی است
وجناب امام رضا صلواة الله علیه وآله فرموده قد
علم اولو الالباب ان الاستدلال علی ما هنالک
لا یعلم الا بما ههنا یعنی صاحب عقل میدانند بدر
ستی است که استدلال بر عالم باطن نمیشود مگر بعالم
ظاهر پس فهمیدی این معنی را حال ملاحظه کنی
جمال مولی باید چطور شود وچگونه با آن جمال
سیر نمود معلوم است جمال مولی آن وجودست
که کمال شباهت بمولی داشته باشد و آئینه
قلب او متوجه بشود بمولای خود واعراض
نداشته باشد قلب او از مولای خود وهمه
اوقات قلب او بذکر مولی متذکر شود
وهرگاه

وهرگاه اینطور نگردد واضح است جمال مولی خطاب نمودن
صحیح نیست ومراد از ذکر نمودن مولی عبادة است
از متصف بودن بصفت مولی وصفت مولی عبادة است
از صفت الهی واین معنی را بیان نموده ام که ائمهٔ طاهرین
صلواة الله علیهم اجمعین بالکلیه در جنب حق تعالی خود
شان را فانی نموده اند ولا یسبقونه بالقول
وهم بامره یعملون یعنی ائمه طاهرین صلواة الله علیه
وآله سبقت نمیکنند بحق تعالی در قول وایشان قول
حق تعالی عمل میکنند وهمچنان فرموده وما تشاؤن
الا ما یشاء الله یعنی ایشان خواهش نمیکنند
مگر چیزی را که حق تعالی خواهش کند پس این دو آیه
شریفه صریح الدلالة است که ائمه طاهرین صلواة
الله علیهم اجمعین قولاً وفعلاً در جنب الهی فانی اند

چون اینطور فانی کردیده اند در جنب حق تعالی لهذا اجمال
الهی شدند واز عباد مکرمون کردیده اند چنانچه حق تعالی
جل شانه توصیف فرموده ایشان را بصفت عبودیت وفرموده
در شان ایشان صلواة الله علیهم اجمعین عباد مکرمون
لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون ایا صفت عبودیت
صفت فنا نیست معلوم است غیر از طریق عبودیت طریق
فنا دیده نمیشود و همین طریق فنا ذکر الهی است و زمانیکه
باینطریق ذکر الهی باز شد واضحیت حق تعالی هم این
عبد را ذکر نماید چنانکه فرموده اذکرونی اذکرکم
یعنی شما ای بندکان من مرا ذکر نماید من هم شمارا
ذکر میکنیم و معنی ذکر هم فهمیدی عبارة از فنای الله است
۲ و زمانیکه عبد فانی کردید در جنب حق تعالی تقاین
است ربوبیت حق تعالی در او ظاهر شود چنانکه در
این حدیث شریف این معنی را ظاهر نماید العبودیة
جوهرة

جوهرة کنهها الربوبیة پس فهمیدی ذکر نمودن بعبد حق تعالی
را عبارة از فناء عبد است و زمانیکه عبد خود را فانی
نمود در جنب معبود خود و بالمجموع من الوجوه از برای
خود اراده نکذاشت در همچون وقت اراده او اراده
الله کردد چنانکه در حدیث است یا ابن آدم اطعنی
اجعلک مثلی انا اقول لشیء کن فیکون انت تقول
لشیء کن فیکون یعنی ای پسر آدم اطاعت نما بمن تا
بکردانم ترا مثل خود نایم من هر شیء را میکویم بشو
میشود و تو هم میکوی بشو میشود پس این مقام که
بیان شد ذکر نمودن حق تعالی است عبد خود را
و همچنان است بدون تفاوت حال اشخاصی که مولا را
ذکر نمایند و ذکر نمودن مولا عبارة است از
فانی بودن در جنب مولا و هر کاه وجودی بالکلیه

خود را انیطور در جنب مولا فانی نمود صحیح است در

همچون وقت بگوی انیطور وجود را جمال مولا است بعلت

اینکه این وجود حکایت میکند از مولا قولاً و فعلاً و فی

ما اینکه انیطور شد صحیح است بگوی چنین وجود را

جمال مولا است چنانکه این حدیث شریف همین معنی را

بیان میکند که فرموده اند اُنْظُرُوا اِلَی رَجُلٍ قَدْ رَوَی

حَدِیثَنَا وَ نَظَرَ فِی حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ اَحْکَامَنَا

اِنِّی جَعَلْتُهُ عَلَیْکُمْ حَاکِماً مَنْ رَدَّ عَلَیْهِ فَقَدْ رَدَّ

عَلَیْنَا پس زمانیکه معنی این حدیث شریف ملاحظه

نمای خواهی فهمید معنی جمال مولا را ایا نگاه نمیکنی

معنی حدیث شریف را که میفرماید نظر کنید بسوی

مردی که روایت میکند احادیث ما را و نظر

کند بحلال ما و حرام ما و میشناسد احکام ما را

بدرستی

بدرستی انیطور وجود را از برای شما حاکم قرار داده ایم

هر کس چنین وجود را رد نمود ما را رد نموده است ایا وجود را

مولای دین تعریف نماید انیطور ملاحظه نما مقام انیطور وجود را

که چه مقام دارد ایا انیطور وجود جمال مولا نیست هرگاه

این وجود جمال مولا نشود پس کدام وجود جمال مولا است

ایا آن وجود جمال مولا است که ابداً بحلال و حرام ائمه ما

نظر نمیکند و احکام ایشان را نمی شناسد و از احادیث

ایشان روایت نمیکند انصاف دهید کدام یک از این دو وجود جمال

مولا است هرگاه کسی جمال مولا را آن شخص داند که

بالکلیه اعراض از طریقه مولا نموده باشد نه حلال او را

نگاه کند و نه حرام او را و نه نظر کند احادیث مولا را

در حقیقت چنین شخص انصاف نکرده و از دایره انصاف

خارج شده و قول او قول بلا دلیل است و در نظر جمیع

قول

اهل عقول جناب این ممدوح نیست بعلت اینکه هر کس
از این معنی آگاه است که مولای متقیان شب و روز
عمر شریف خود را صرف فرموده بود بعمل نمودن
بشریعت مطهره و جمیع حلال که در شریعت مطهره
رسیده بود از صاحب شریعت ~~رسیده بود~~ نفس
مبارک خود را بعمل نمودن آن وادار فرموده بود
و آنچه مناهی بود از آن نفس مبارک خود را نهی
فرموده بود حال ملاحظه نما جمال اینطور وجود
مقدس آنطور وجود است که بالکلیه از شریعت
مطهره اعراض داشته باشد و با وجود این خود
را جمال مولا داند و یا اینکه شخص علاحده اینطور
وجود را جمال مولا داند کی اینطور وجود جمال
مولا است و کی وصف جمال مولا اینطور
است

بالقطع چنین وجود جمال مولا نیست و جمال آن وجود است
که حکایت از مولا نماید قولاً و فعلاً لیس زمانیکه آگاه
شدی از وصف جمال مولا حال عرض میکنم زمانیکه
در وجودی مشاهده شد صفت جمال مولا چگونه باید
بآن وجود سعی نمود و در این جا لازم است فی الجمله
تفصیل داده شود و تمامی سالک میدانی اصل
خلقت از برای عبودیت است و حق تعالی
جل شانه ایجاد نموده عالم امکان را که معرفت حاصل
نمایند بمعبود خودشان و با معرفت بعبودیت حق تعالی
مشغول شوند چون اینمعنی را فهمیدی هر وجود را
لازم است طریق معرفت حق تعالی را تحصیل نماید
تا مشغول عبودیت الهی شود و اینهم لازم گرفته
وجود شخص کامل را تا از آن وجود کامل طریق معرفت

حق تعالی اخذ نمایند چون الیمعنی در نظر جمیع اهل العقل
واضحست جمیع مخلوقات در اوّل خلقت خودشان
بطور جهل خلق شده اند و خورده خورده معرفت
از برای ایشان حاصل شده بواسطهٔ اشخاصی که
عالم و کامل بودند و هرگاه وجود اینطور اشخاصها
نبود طریق معرفت مسدود بود و اینطور
وجودها یا کامل هستند هم در ظاهر و هم در باطن
و یا اینکه در علوم ظاهر کامل اند و امّا در علوم
باطن کامل نیستند پس در هر حال وجود کامل
لازمست که جاهلان از ایشان اخذ معرفت
نمایند چون بعینه مشاهد میکنی که جمیع ناس — الیمعنی را
در حین تولّد جاهل تولّد نمودند الّا انبیا و
اولیا صلواة الله علیهم اجمعین که ایشان عالم اند
و احتیاج

واحتیاج بتعلیم غیر ندارند و جمیع اهل عالم امکان را
معلّم ایشان اند و تعلیم جمیع علوم از وجود ایشان
است که بواسطهٔ وجود مقدس ایشان سایر
موجودات عالم میشوند بحسب قوابل ایشان
چون الیمعنی را فهمیدی که جمیع ناس در عالم امکان
احتیاج دارند بوجود کامل تا رفع جهل خود شان بو
اسطهٔ آن وجود کامل نمایند امّا در زمانی که وجود انبیاء
اولیا دیده شود رجوع جمیع خلق بطرف ایشان است
واخذ نمایند آنچه را که در معرفت و در علم احتیاج
بآن دارند و امّا در زمان غیبت رجوع خلق
بکمّلین است و آن کمّلین فرای ظاهر هستند
چنانچه حق تعالی بیان فرموده وجعلنا بینهم و بین

وبین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة وقدّرنا فیها السیر
سیروا فیها لیالی وایاما آمنین یعنی قرار داده ایم مابین
قرای مبارك که عباره باشد از ائمه طاهرین صلوات
علیهم اجمعین ومابین خلق قرای ظاهره که عباره
باشد از آن وجودها که کامل هستند و مقتدی نموده
ایم ما در آن قرای ظاهره سیر را وسیر نمایید در
آن قرای ظاهره شب و روز در حالتیکه شما دل
آمن هستید چون دانستی جمال مولا عباره است
از آن قرای ظاهره که حق تعالی امر فرموده در آن
قرای سیر نمایند خلق حال در اینجا لازم است الی
سیر فی الجمله آگاه بشویم که چگونه سیر باید نمود در
مذهب آن قرای ظاهره اول لازم است باید
دانست

دانست سیر و سلوك از برای چیست و چه نفع دارد
و بعد از دانستن این مطلب طریق سیر و سلوك
بیان شود و تو آگاهی منظور از سیر نمودن نیست ا
که نفس حیوانی ط مرکب روح انسانی نمای یعنی
که نفس حیوانی ظاهر شود اوصاف روح انسانی
و از صفت روح انسانی فی الجمله لازم است بیان نمایم
از صفت روح انسانی فنا فی الله است و معنی فناء
فی الله عبارة است که بالکلیه از خواهش نفسانی
اعراض کنی و به هیچ وجه من الوجوه بنفس خود توجه
نکنی و همه اوقات رب خود را نظر کنی چنانچه ائمه
طاهرین صلوات علیهم اجمعین متصف نموده بودند
خود شان را بر این صفت چنانچه حق تعالی جل شانه
وصف فرموده صفت انبیاء و اولیاء صلوات الله

علیهم اجمعین را در کتاب خود وما تشاؤن الا
ان یشاء الله یعنی از صفت ائمه طاهرین نیست
که ابدا ایشان نخواهند چیزی را مگر اینکه حق تعالی
آن چیز را بخواهد آیا معنی این کلام شریف این
نیست که بالکلیه نفوس مقدس ایشان فانی
در جنب حق تعالی شده و بهیچ جه من الوجوه
جهة خودی در نفوس مقدس ایشان صلوات
علیهم اجمعین نیست و همچنان است احوال
ان وجودها که تبعیت نموده اند بصاحب ولایت
صلواة الله علیه وآله بالقطع ایشان هم فانی در جنب
حق تعالی شده اند و همچنان فانی گردانیده اند
نفوس خودشان را در جنب صاحب طریقت
چون اینمعنی آگاه شده که تشویه انبیا واولیا
وکملین

وکملین نیست که ارادهٔ خودشان فانی نموده
اند در جنب حق تعالی و بهیچ جه من الوجوه
بنفوس خودشان نخواهند نمود در هیچ
وقت آیا سالک طریق تشویه خود را در
نظر بی چگونه ظاهر کنند آیا تشویه انبیا
و اولیاء نفس خود را وادار نماید که آن نفس
تربیت یابد و یا اینکه هواهای نفسانی
خود را اطاعت نماید و هر گاه هواهای
خود را تابع شود بالقطع اینطور وجود
عاقبت الامر گمراه خواهد شد و از اهل
سیر و سلوک نخواهد شد اگرچه بجد مبت

پرسیده باشد بعلت اینکه در نظر آن سالک
اینمعنی واضحست که آن سالک در مقام
نقصان سیر دارد و میخواهد خود را کامل کند
طالب میشود وجود کامل را هرگاه خودش
کامل باشد چه احتیاج دارد بوجود کامل
پس چون ناقص است لهذا از برای خود
کامل طلب نماید که نقصان او را از و رفع
کند و اینهم لازم گرفته ارادهٔ خود را
در جنب آن کامل فانی نماید و هرگاه باز
در خدمت آن کامل ارادهٔ خود را
دیده و از ارادهٔ آن کامل اعراض نماید
آیا در همچون وقت چه ترقی از برای آن

سالک

آن سالک میشود آیا در همچون وقت صدق
نماید چنین نفوس را که در دایرهٔ اهل اراده داخل
شده و یا اینکه از زمرهٔ مرید و مراد شمرده شود
بالقطع اینطور نفس خارج از دایرهٔ مرید و مراد
است هرگاه معنی مرید و مراد را بفهمی آنچه را
که عرض نمودم و فی الجمله از معنی مرید و مراد
هرگاه ظاهر شود مناسب مقام است و از
برای سالکان طریق حق باعث ازدیاد بصیرت خواهد
شد و اینمعنی بسیار واضحست در نظر اهل عقل
و شروط اراده از امور معنوی است
و فعل قلبی است و از امور ظاهری نیست
که دیده شود بحواس ظاهری بلکه هرگاه شخصی

از معنی مرید و مراد آگاه میشوی

فی الجمله رجوع باید بنفس خود خواهد فهمید
اینمعنی را که اینطور است که بیان میشود
و زمانیکه دانستی معنی اراده را که از امور
معنوی است ظهور و بروز آن معنی
در عالم ظاهر است و هرگاه شخص بخواهد
آن معنی را مشاهده کند باید بظاهر نظر
کند بعلت اینکه ظاهر آیینه باطن است
آن باطن منکشف نگردد الا بواسطه ظاهر
و از ظاهر استدلال بباطن مینماییم چنانچه
جناب امام رضا صلواة الله علیه وآله فرموده
قد علم اولو الالباب ان الاستدلال علی
ما هناک لا یعلم الا بما هیهنا یعنی بتحقیق
صاحبان

صاحبان عقل آگاه هستند بدرستی استدلال
بر باطن نمیشود الا بظاهر پس هرگاه خواسته باشی
نفس را مشاهده نمای که در دایره اراده
سیر نماید نسبت بوجود کامل و یا اینکه خارج
از دایره اراده است لازمست رجوع نمود
بظاهر آن نفس و مراد از ظاهر قول و
فعل اوست هرگاه قول و فعل او تصدیق
نمود باطن او را در همچون وقت آن اراده
صادق است و هرگاه تصدیق نکرد
قول و فعل او باطن را واضحست آن اراده
کاذب است و محل اعتنا عقلاء نیست
چون از این معنی آگاه شدی حال ملاحظه

تا معنی اراده چیست اراده عبارة است از
این که شخص نفس خود را فانی کند در نزد
اراده غیر که عبارة از آن وجود کامل
باشد و معنی فناء هم عبارة است که نفس
خود را من جمیع الجهات ندیده بلکه تابع
کند خود را باحکام غیر و هر چه از آن غیر
احکام ظاهر شود آن نفس قبول نماید و
بهیچ وجه من الوجوه رد احکام او نکند
و در این قبول کمال رضا داشته باشد
اینمعنی که عرض شد از برای معنی اراده
حق تعالی جل شانه اشاره فرموده اینمعنی
را در کتاب خود فرموده فلا وربک
لا یؤمنون

لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا
فی انفسهم حرجاً مما قضیت ویسلموا تسلیما
یعنی چنین نیست قسم بربّ تو ایمان نیاورند
حتی حاکم قرار دهند ترا در آن چیزی که ایشان
نزاع در آن دارند و بعد از آنکه تو حکم نمودی در آن چیزی
که نزاع دارند و بعد از آنکه تو در ما بین ایشان
حکم نمودی در نفوس خودشان حرج پیدا نکنند
از آنچه تو حکم کردی و تسلیم نمایند نفوس خودشانرا
در مقابل حکم تو تسلیم نمودنی پس فهمید که حق تعالی جل
شانه شرط ایمان قرار داده تسلیم نفوس را
در مقابل حکم اولیاء دین صلوات الله علیهم اجمعین
و بعد از تسلیم اکراه در نفوس ایشان ظاهر نشود

چون آگاه شدی اصل ایمان عبارة شد ازین
که نفوس را در مقابل حکم انبیاء صلوات الله
علیهم اجمعین فانی نمایی و چنان فنا ظاهر شود که
در آن فنا اکراه ظاهر نشود و هرگاه فناء در نفس
ظاهر شود اما فنا آن نفس بطور اکراه شود
باز آن ایمان نخواهد شد پس وجود ایمان
موقوف گردید باین دو چیز که نفس در مقا
بل حکم انبیا فانی گردد و بعد از فنا
هم در آن نفس اکراه ظاهر نگردد و اینمعنی
هرگاه ملاحظه نمای میدانی چقدر کار
مشکل است و چقدر کم است آن نفوس
که حامل اینمعنی شده و هرگاه فی الجمله شرح
دهم

دهم درین مقام خالی از حکمت نخواهد شد چون
آگاه شدی که شرط ایمان موقوف است براین
که نفوس خودشانرا در جنب حکم حق تعالی فانی نمایند
و بهیچ وجه من الوجوه اکراه هم در نفوس خودشان
ندیده این خطاب هم عام است شامل است
بجمیع مکلفین [illegible] درین خطاب شریک اند
و هیچ مکلف خالی ازین خطاب نیست خواه
وجود مقدس ایشان حاضر باشد خواه
در خفا چون فهمیدی اینمعنی را حال ملاحظه
نما آیا این حکم در یک ماده است و یا آنکه
در جمیع مواد تکلیف جاری است هرگاه گوئی
در یک ماده این حکم جاری است خطاب

تصدیق نموده احکام ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین را ایمان ایشان ایمان
حقیقی است و مقبول درگاه حق تعالی است
پس هر سالک بخواهد ایمان خلق را
مشاهده نماید نظر کند بنفوس خلق اگر
آن صفت در نفس ایشان ظاهر است
او را مومن دانسته و هرگاه آن صفت در
نفوس ایشان ظاهر نشده مومن حقیقی نداند
این میزان الهی است باید ایمان را
باین میزان بسنجد ایمان حقیقی از غیر
حقیقی باین میزان حق فهمیده شود و
بالجمله هر سالک مشاهده نماید باین میزان
احوال

احوال جمیع خلق باو ظاهر خواهد شد که کدام
نفس از ایشان در صراط المستقیم ایمان ثابت
است و کدام نفس معرض میباشد و اگرچه
ایمان هم از اوصاف باطنیه است ولکن
بواسطه آن صفت که حق تعالی جل شانه بیان
فرموده در آیه شریفه صفت ایمان حقیقی
ظاهر است و اصل آن صفت ایمان
که عبارت از عدم اکراه نفس باشد در
مقابل احکام الله و احکام انبیا و اولیا
صلوات الله علیهم اجمعین اراده و اخلاص
است بحق تعالی جل شانه و انبیا و
اولیا او و هرگاه در نفوس خلق اراده

و اخلاص ظاهر شود از کجا انصاف ایمان
طلوع میکرد میشود پس آگاه شدی اصل ایمان
از اراده و اخلاص است بحق تعالی و انبیاء
و اولیاء او صلواة الله علیهم اجمعین و ملایکه
انصاف اراده را ملاحظه نمای نسبت
بحق تعالی و انبیاء و اولیاء او نتیجه انصاف
ایمان است و این بود که در سابق عرض
نمودم که حق تعالی جل شانه صفت اراده
را بایمان فرموده درین آیه شریفه بطور
اشاره که اهل اشاره خواهد فهمید معنی
اراده را ازین آیه شریفه که فرموده حق تعالی
فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ
فيما

فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا پس
فهمیدی نتیجه انصاف اراده نسبت
بحق تعالی و انبیاء و اولیاء صلواة الله علیهم
اجمعین ایمان است و هرگاه انصاف
اراده را نسبت باکابر شیعه ملاحظه
نمای تعرف بحق تعالی و انبیاء و اولیاء الله
نتیجه آن اراده و در سابق فهمیدی
این صفت اراده که بیان شد
محض قول نبود بلکه منظور اراده
حقیقی است که تا نتیجه او ظاهر شود
هرگاه نسبت او را بحق تعالی و انبیاء

واولیاء صلواة الله علیهم اجمعین دهی وهرگاه نیست

اورا بار لیاقتی این که عبارة از مکلین باشد تقرب دهی

بحق تعالی وانبیا واولیا حاصل نماید وتوای سالک

هرگاه نظر بصیرت ملاحظه نمای این اراده هرگاه محض

لفظ باشد ثمر نخواهد داد بلکه ثمر او روسیاهی

خواهد شد بعلت اینکه زمانیکه ظهور نمود

از شخص لفظ اراده بامعنی که در پیش کامل

اظهار اراده نمود ومعلومست آن کامل

بآن شخص طوری رفتار خواهد کرد از طور کرد

خلق میراست وزمانیکه اینطور رفتار

کرد هرگاه این اراده محض قول بود عکس

آن قول ظاهر خواهد شد وعکس آن اراده

اما

اما تن ودر نیست وصفت تن ودر اما صاحب

خود را روسفید کند بالقطع صاحب

انصف روسیاه خواهد شد در پیش

آن کامل وچنین اراده چه حاصل دارد و

چه ثمر دارد از اظهار نمودن اینطور اراده

ومنظور از اظهار اراده اینطور روسیاهی

نیست بلکه منظور ترقی نمودن است

در پیش آن کامل اما اصل طلب نمودن

کامل مگر از برای اینست که شخص در

پیش آن کامل رسوا نشود بالقطع

همت را باین کار وادار نمودن باید

ندارد بلکه مراد باید از طلب نمودن کامل

ساخت و از خاك قدم اسب جناب جبرئیل علیه السلام
اخذ نمود و بدهن گوساله انداخت گوساله
بنا نمود بصدا نمودن و هرگاه آن طلا را در
شکل انسان ساخته بود بالقطع آن شکل
نطق میکرد مثل انسان و همین صفت است
که بطن ام تشبیه نموده در حدیث شریف
وفرموده السعید سعید فی بطن امه و
الشقی شقی فی بطن امه و همین بطن ام عبارة
است از آن صفت چون در آن صفت
روح تولد شود و آن صفت مقناطیس
ارواح است لهذا آن صفت را بطن ام
اطلاق فرموده است چون این معنی را آگاه
شدی

مثل گوسالها

شدی خواهی فهمید بطلان آن اشخاصها قول ما
را که دست از شریعت مطهره کشیده اند
بخیال اینکه اهل شریعت باید عمل بشریعت
نمایند و اهل طریقت احتیاج بشریعت
ندارند چگونه میشود اهل طریقت احتیاج
بشریعت مطهره نداشته باشند و حال
آنکه شریعت مطهره بمنزله جسم است
تا جسم درست نشود از کجا روح در
آن جسم ظاهر شود و حال آنکه در
سابق بیان شد الاشکال مقناطیس
الارواح پس فهمیدی چقدر گمراه شده
اند صاحب این اعتقاد و ابلیس علیه اللعنة

والعذاب از طریقهٔ ائمهٔ طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین دور نموده است آیا ایشان را
مولای مؤمنان از اهل طریقت نبود
بالقطع آنجناب صاحب طریقت بود و حال
آنکه شغل آنجناب در لیل و نهار در
عبودیّت حق تعالی منحصر بود و هرگاه
صاحب طریقت این مولا روحی فداه
است احوال آن جناب انطوری است
که عرض شد و واضح است اشخاصی
که در طریقت مولای مؤمنان است
هرگز این اعتقاد فاسد در قلوب ایشان ظاهر
نخواهد شد بلکه این اعتقاد فاسد از
اهل

از اهل طریقت فاسده است که خود شان را
تابع ابلیس نفس امّاره بالسوء نموده اند و
بفرمان او حرکت نموده اند و بالکلیّه
از شریعت مطهّره اعراض کرده اند حتّی
اعراض ایشان بحدّی است که ابداً
اعتماد بشریعت ندارند و ترقّی نفوس
خود شان را در مخالفت شریعت یافته
اند و هرگاه فی الجمله نگاه کنی بطور بصیرت
باحوال بعضی نفوس خبیثه خواهی یافت
آنچه را که بیان مینمائیم آیا نگاه نمیکنی
بعض نفوس را که لیل و نهار در سعی
اند در بلاد کفر و میخواهند در آن بلاد همی

کفر بعضی علوم غریبه از لیما و سیمیا و هیمیا
اخذ کنند و با کفّار هم جلیس و هم اکل
و هم شرب شوند بلکه آن علوم غریبه را
از ایشان اخذ کنند و هرگاه این هم
مقصود ایشان باشد باز چندان
شکست اسلام نیست امّا بعضی از نفوس
خبیثه از اسلام اعراض نموده اند نعوذ
بالله و اسلام را چنان خوار شمارند که
بهیچوجه من الوجوه تاثیری در مذهب
اسلام نمیدانند نه در قرآن و نه در
دعا و نه در اعمال شرعیّه لهذا میل میکنند
بطرف بلاد کفر که بلکه مطلب ایشان
در

در بلاد کفر بدست ایشان آید و صحبت
از اینطور نفوس خبیثه از برای دین اسلام
شکست میباشد بعلّت اینکه زمانیکه
اینطور نفوس باطراف بلاد کفر رسید
و متصل شد باهل کفر واضحت ضرر مذهب
اسلام وا خواهد کرفت وعیبها از برای
مذهب اسلام ثابت نماید باین نحو که
در شریعت او حاصل دارد و نه در مذهب
تاثیر او و همه اقوال و اعمال او نعوذ بالله
بیفایده است و استدلال نماید که
مدّت مدید در شریعت اسلام
راه رفتم هیچ فایده ندیدم و هیچ ثمر

کفر بعضی علوم غریبه از لیما و سیمیا و هیمیا
اخذ کنند و با کفّار هم جلیس و هم اکل
و هم شرب شوند بلکه آن علوم غریبه را
از ایشان اخذ کنند و هرگاه این هم
مقصود ایشان باشد باز چندان
شکست اسلام نیست امّا بعضی از نفوس
خبیثه از اسلام اعراض نموده اند نعوذ
بالله و اسلام را چنان خوار شمارند که
بهیچوجه من الوجوه تاثیری در مذهب
اسلام نمیدانند نه در قرآن و نه در
دعا و نه در اعمال شرعیّه لهذا میل میکنند
بطرف بلاد کفر که بلکه مطلوب ایشان
در

در بلاد کفر بدست ایشان آید و صحبت
اسلام
از اینطور نفوس خبیثه از برای دین
شکست میباشد بعلّت اینکه زمانیکه
اینطور نفوس باطراف بلاد کفر برسید
مذهب
و متصل شد باهل کفر و اضحبت ضرب
اسلام را خواهد گرفت و عیبها از برای
مذهب اسلام ثابت نماید باین نحو که
مذهب
در شریعت او حاصل دارد و نه در
تاثیر
او و همه اقوال و اعمال او نعوذ بالله
بیفایده است و استدلال نماید که
مدّت مدید در شریعت اسلام
راه رفتم هیچ فایده ندیدم و هیچ ثمر

مشاهده نشد واز اینکونه علیها بمذهب
اسلام ثابت کند وحال آنکه آن نفوس
خبیثه راهرکاه درست ملاحظه نمای
هیچ وقت داخل مذهب اسلام
نبودند وهیچ وقت عامل شریعت
مطهره نشده بودند ایا کسی نسبت دهد
خودرا از دروغ بمذهب اسلام وهمچنین
نسبت دهد خودرا بشریعت مطهره و
بهیچوجه اطاعت شریعت نکند وهمچنین
بقواعد مذهب اسلام رفتار نکند ایا
اینطور نفوس در شریعت مطهره ترقی
کند واز مذهب اسلام نور اخذ کند
مکر محض

مکر محض آل است وتو اکاهی محض لفظ
چندان اعتبار ندارد واز برای توضیح مثلی بیا
ورم تا اکاه شوی فرض کن در شهری
نعم الکثیر است وهم مس ایا بمجرد اینکه
این مس والکثیر در یک شهر باشد
ادنی ای مس چه تاثیر دارد از آن الکثیر
اکرچه سالهای دراز در یکشهر باشند
واضحست نیست اینکونه قرب حاصل
وتاثیر ندارد الا اینکه وجود مس
متصل شود بوجود الکثیر در همچون
وقت که اتصال در ما بین مس وکثیر
واقع شد آنوقت در وجود مس ظاهر

ظاهر کردد تاثیر اکثیر وآن وجود مس
منقلب کردد بطلا و همچنین است احوال
آن نفوس که در بلاد اسلام است ابتدا
و مدت مدید در شهر اسلام زندگانی
کرده بالقطع انطور بودن که مثل بودن
اکثیر و مس باشد ثمر ندارد چنانچه
در اکثیر و مس مشاهده کردی الا آنکه
وجود مس متصل با کثیر کردد و بمجرد
اتصال هم چندان ثمر ندهد الا آنکه
شروط ملاقات اکثیر در ما بین مس
واکثیر یافت شود و این معنی در نظر
ارباب صنایع و اهل مشق ظاهر است
تا

در حالیکه کمال بعد باشد ما بین ایشان صح

تا آن شروط حاصل نشود تاثیر اکثیر در
وجود مس ظاهر نکردد پس همچنان است
اکثیر اسلام تا نفوس خود شان را باطنا و
ظاهرا متصل نکنند با کثیر اسلام و صحبت
آن نفوس از اسلام تاثیری ظاهر نکردد
اکرچه در بلاد اسلام بوده باشند و این
بودن مثل بودن اکثیر و مس است اما صفت
اهل اسلام این نیست که ایشان در دایره
انسانیت سیر دارند و اهل توحید اند
و هرکاه همه این اشخاص ضعیفه که ملحق
این اسلام هستند هرکاه صادق باشند
پس چرا حق تعالی جل شانه میفرماید وما

که در ما بین ایشان کمال بعد باشد

يُؤمِنُ أَكثَرُهُم بِاللهِ وَإِلّا وَهُم مُشرِكُونَ
يعنى اكثر ايشان ايمان نياورده اند بحق
تعالى وحال آنكه ايشان مشرك اند بحق تعا
وجناب مولاى مؤمنان فرموده النّاسُ
كُلُّهُم بَهائِمُ إِلّا المُؤمِنَ المُؤمِنُ قَلِيلٌ المُؤمِنُ
قَلِيلٌ مِن كِبرِيتِ الأَحمَرِ فَهَل رَأَيتُم كِبرِيتَ
الأَحمَرِ يعنى جميع ناس وكلّ ايشان حيوانات
است مگر مؤمن ومؤمن قليل است
از كبريت احمر آيا از شما كسى كبريت
احمر را ديده پس از آيهٔ شريفه واز حديث
خواهى فهميد احوال اهل انطو اسلام را
وانطو ومسلم هر گاه ضرب مذهب
اسلام

آيا نظر نميكنى قول
حق تعالى كه ميفر

اسلام كرده واضحست قول انطو ومسلم
محل اعتبار نيست ٢ وَمِنَ النّاسِ مَن يَقُولُ
آمَنّا بِاللهِ وَبِاليَومِ الآخِرِ يُخادِعُونَ اللهَ
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَما يَخدَعُونَ إِلّا
أَنفُسَهُم وَما يَشعُرُونَ يعنى بعضى از ناس
اشخاصى است كه ميگويند ايمان آورده
ايم بحق تعالى وبروز قيامت ايشان فريب
ميدهند حق تعالى را وآنانكه ايمان آورده
اند بحق تعالى وفريب نميدهند مگر نفوس
خودشان را وشعور ندارند ايشان
پس ازين آيات فهميدى احوال ايشانرا پس
در دست انطو وجودها كجا اكثر

اسلام بود ویا اینکه وجود ایشان کی وقت
متصل باکثیر اسلام شده بودند تا اینکه
گویند نعوذ بالله در مذهب اسلام تاثیر
نیست ویا اینکه گویند نعوذ بالله در
قرآن ودر ادعیه تاثیر نیست وحال آنکه
ایشان را حق تعالی خلق فرموده واز خلقت
ایشان آگاه است که چگونه واقع شده
اند زمانیکه ایشان در عالم امواج
حرکت دارند کجا نور الهی در قلوب
ایشان ظاهر گردد وممکن تاثیر اسلام
این نیست که نور الهی در جبههٔ او ظاهر
شود ونور اعمال واعتقادات حقهٔ او طلوع
کند

کند واین طلوع نور اسلام آنوقت است
که حقیقتا خود را متصل نماید بنور اسلام تا
در وجود آن شخص نور اسلام ظاهر شود
مگر شمعی باتصال لفظی طلوع کند آیا دید ظاهر
مشاهده نمیکنی آهن سرد نمیتواند تاثیر آتش
را اخذ کند الا اینکه خود را حقیقتا متصل
کند باتش زمانیکه حقیقتا خود را متصل
نمود باتش آنوقت میتواند آثار آتش را
حکایت کند مگر بمحض لفظ ملاقات
میتوانند حامل آثار آتش گردد اثر
اسلام ونور اعمال شریعت در وجود
آنشخص ظاهر است که حقیقتا خود را متصل

نماید بود اسلام چون انمعنی بعینه مشاهده
کردی حال میفهمی احوال آن نفوس
خبیثه که ضرب مذهب اسلام را کرده اند
و یقین میکنی که ایشان هیچ وقت
خودشان را متصل بمذهب اسلام
نکرده اند و بیگانه از مذهب اسلام
بودند و زمانیکه بیگانه از مذهب
اسلام شدند کجا در دست بیگانه
از مذهب اسلام اثر اسلام در
دست او ظاهر شود ایا شده است
در دست بیگانه از علم نحو و صرف
و از علم نجوم و غیر این علوم در دست
بیگانه

بیگانه پیدا شود بالقطع چنین چیز دیده نشده
که در دست بیگانه از علوم ظاهری آثار آن
علوم ظاهر شود و همچنان است اثر اسلام
هم در دست بیگانه از اسلام ظاهر شود
الا آنکه متصل باشد حقیقتا باسلام و شرو
اتصال بمذهب اسلام حاصل شود تا اثر
اسلام ظاهر شود و از شروط اتصال اسلام
وجود شیعهٔ کامل است وجود آن کامل یکی
باعث کردد تا اثرات اسلام ظاهر شود
و هر گاه آفاق انفس مشاهده کنی خواهی
فهمید انمعنی را و از حقیقت این سر
آگاه شوی و زمانیکه تو بنفس خود رجوع کنی

خواهی فهمید که چگونه حق سبحانه این معنی را
در وجود هر انسان ظاهر نموده است
آیا نگاه نمیکنی که در وجود انسان روحی
و بدنی ظاهر است و حاکم بدن و مربی
آن ملک وجود روح است و روح هم عبارة
است از آن بخار که از آن خون زرد که
در جوف قلب است و از جوشش آن در
قلب بخاری متصاعد میشود و آن بخار
را روح خوانند و آن روح بخاری هم
مرکب روح ملکوتی است و بدن و
وجود روح بخاری روح ملکوتی ظاهر
نیست و این روح بخاری چون خود را
چنان

چنان صاف نموده اگرچه از عناصر اربعه
موجود شده است ولاکن در مقام
صفا مناسب و مجانست بروح ملکوتی
پیدا کرده است و خود را جمال و جلال
روح ملکوتی نموده است و حامل جمیع
آثار روح ملکوتی گردیده است و
بواسطه وجود روح بخاری جمیع آثار
روح ملکوتی در عوالم سفلیه که عبارت
از ملک بدن باشد ظاهر شده
است و هرگاه آن روح بخاری در
بدن پیدا نشود بالقطع احکام
روح ملکوتی ظاهر نگردد و روح بخاری

ظاهر کنند بسبب آنکه جمیع احکام روح ملکوتی
در ملک بدن و مقام روح بخاری بمنزلهٔ
شیعیان کامل است و مقام روح ملکوتی
بمنزلهٔ امام است و مقام بدن بمنزلهٔ
سایر ناس است اما وجود روح بخاری
نباشد از کجا فیوضات روح ملکوتی
در بدن ظاهر گردد بالقطع فیوضات
بدن بواسطهٔ روح بخاری است
چون اعضاء بدن را ملاحظه نمای
هیچ جزو از بدن غیر از روح بخا
ری چنان مناسبت ندارند که
فیوضات روح ملکوتی را اخذ کنند
چون

چون روح بخاری بالکلیه خود را در جنب
روح ملکوتی فانی نموده است از این جهة
آئینهٔ نمایندهٔ روح ملکوتی شده است
و بدون وجود روح بخاری فیوضات
روح ملکوتی در ملک بدن ظاهر نیست
چون این معنی را در نفس خود مشاهده و
ملاحظه کردی که عالم صغیر است و آگاهی
یابی عالم صغیر طبق عالم کبیر است چنانچه
مولای مؤمنان فرموده اتحسب انک
جرم صغیر وفیک انطوی العالم الا
کبر یعنی گمان میکنی تو جرم صغیر هستی
وحال آنکه در تو جمع شده آنچه در عالم

اکبر موجود است در عالم صغیر آگاه شدی
کیفیت خلقت را که بواسطه روح بخاری
فیوضات روح ملکوتی در بدن ظاهر
شود وهمچنان است در عالم کبیر بواسطه
شیعه کامل فیوضات ائمه طاهرین
صلواة الله علیهم اجمعین بخلق عالم میرسد
بعلت آنکه ایشان اشرف خلق اند
نسبت باهل دایره خود و معلومست
اول فیض بالطف واشرف دایره میرسد
وبعد از اشرف والطف سایر اجزاء
دایره مستفیض گردد وانیمعنی را حق تعالی
ظاهر فرموده در آیۀ شریفه که میفرماید
وجعلنا

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى
ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا
لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ وهمین قرای ظاهره
عبارة است از آن شیعه کامل که حق تعالی
آن شیعه کامل را قرای ظاهره نامیده
مابین خلق وائمه هدی صلواة الله علیهم
اجمعین وحق تعالی مقدر فرموده سیر
را در آن وجود کامل و روز و شب خلق
در آن قرای ظاهره سیر نمایند پس
هرگاه این وجود کامل شرط تاثیرات
اسلام نشود چرا حق تعالی جل شانه
امر فرموده که شب و روز در او سیر نمایند

پس وجود مقدس ایشان شرط تأثیرات
مذهب اسلام است هر کس بخواهد آنچه
تأثیرات در مذهب اسلام مخفی است
بروز ظاهر شود روی خود را بان وجودهای
کند تا از رموزها و سرها که صاحب شریعت آن
مخفی نموده بان اشکار گردد تا مشاهده
کند که حق تعالی چه نوع تأثیرات در اعمال
شریعت مطهره قرار داده است و هرگاه
[ایراد کند] کسی از راه جهالت لب پس از تقریر چرا اعمال
ما ثمر نمیدهد با اینکه چندین سال
است که عامل شریعت مطهره هستیم
و از آن اعمال ظاهرا تأثیر دیده نشده

وحال



وحال انکه از این بیان که تو کردی باید
اعمال ما ثمر دهد بعلت اینکه بسطور
قانون شرع انور عمل نموده ایم پس چرا
تأثیرات از برای اعمال ما نیست واز
شروط تأثیرات یکی وجود شخص کامل بود
[اعمال حاصل شد] که [بود] منتظر وجود [آن] کامل تأثیر و با وجود
این اعمال و با شرط تأثیر آن که عبارة
از وجود کامل باشد از برای اعمال ما
تأثیر ندارد پس بواسطه این شبهات باطله
ضعف در قلوب ایشان راه داده و سستی
[ایشان] در اعتقاد ظهور نموده لهذا لازم است از
برای این توهم باطل جوابی داده شود تا

دفع آن شبهات باطل نماید وقلوب ضعیفه
از اوساخ شیطانی پاک کردد ومعلومست
همه اوقات ابلیس میخواهد نفوس ضعیفه
را از طریقهٔ مستقیم دور کرداند ودر
وادی حیرانی وکمراهی سیر دهد و
اعظم طریقهٔ ضلالت ابلیس شکوک
وشبهات باطله است که بقلوب ضعیفه
القا کند وبواسطهٔ آن شکوک وشبهات
نفوس را بمیل نماید از اقبال نمودن
بطریقهٔ اهل حق ودر زمانیکه نفوس ضعیفه
بمیل شد در همچون وقت عمل ابلیس
علیه اللعنة رونق پیدا کند وراه او
نفوس

نفوس ضعیفه باز شود وانواع واقسام افسا
د ظاهر نماید لهذا لازمست از برای
ابلیس سدی قرار داد که راه آن خبیثه
بسته کردد بالطفات حق تعالی جل شانه وانهم
لازم کرفته فصل تازه عنوان شود ودر آن
فصل ذکر مطالب عالیه شود که آن مطالب
عالیه شهاب ثاقب کردد از برای طایفهٔ
ابلیس وشکوک وشبهات ایشان را بسوزاند [زائل]
انشاء الله تعالی واصل مقصود بدست آید ومعرفت
راه مستقیم بر رخ طالبان طریق حق کشوده
کردد واینمعنی بسی واضحست که هر قدر
مطلب نیا در روشن شود آنقدر راه معرفت

بار شود پس بقدر مهما امکن باید سعی نمود
در واضح نمودن مطالب عالیه تا همه نفوس از
خواص و عوام حظ خود را ببرند هر کس بقدر
اندازهٔ فهم خود و هیچ نفس بی فیض ازین
مطالب نشود و تا آگاهی هر عمل از برای
رضای حق تعالی باید بشود و خود را در
میانه ندیده و همچنان غیر هم در میان
دیده نشود و زمانیکه شخص نه خود را
و نه غیر را در میان دید معلوم است
در همچون وقت حق تعالی او را متوجه شده و چون
در تصنیف نمودن این کتاب محض طریق
حق را بیان نمودن است و معلوم است رضای حق تعالی
در بیان

در بیان نمودن طریق حق است بطوری
که جمیع نفوس را طریق معرفت حق بیان شود
چون منظور این بود لهذا همت خود را بر
این صرف نموده بطوری این رساله
نوشته شود که خالی ازین گردد که عبارات
غریبه که باعث مدح و فضیلت باشد
بیاورم بلکه نیت خود را انشاء الله خالص
نموده از برای رضای حق تعالی چون اصل
مقصود این بود ازین جهت سعی خود را
مصروف نموده که بعبارهٔ عام میانه این
مطلب را بیان نمایم تا مرد و زن و صغیر
و بزرگ محروم ازین فیض عظمی نشود

انشاء الله تعالی فصل بدانکه هر عاقل و
کامل زمانیکه نظر نمود بعالم امکان وانچه
در عالم امکان موجود است از برای ایشان
صانعی است که این موجودات بفعل او
ایجاد شده است و تفاوة در خلقت
ایشان نیست خالق ارض همان خالق سماء است
خالق سنگ سیاه همان خالق خورشید
تابان است خلاصه کلام خالق جمیع اشیاء
حق سبحانه و تعالی است و بهیچوجه من
الوجوه تفاوة در خلقت ایشان نیست
چنانچه حق تعالی بیان فرموده ما ترا فی خلق رحمان
خلق الرحمان من تفاوة یعنی در
تفاوة

میداند

تفاوة دیده نشود پس هرگاه از راه جهالت
کسی ایراد کند تفاوة هرگاه در خلق رحمان
نیست پس این تفاوة که مشاهده شود
از چیست ایا تفاوة نیست سنگ
سیاه را مشاهده کنی در کمال تاریکی
است و خورشید را ملاحظه کنی در
غایت روشنائی ایا این تفاوة نیست
و حال آنکه ایه شریفه را نظر میکنیم که
حق تعالی میفرماید ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوة در خلق حق تعالی تفاوة نیست
چگونه حل این مطلب میشود که نفوس
ضعیف آرام گیرد و تناقض دیده نشود

و اینمطلب را تحقیق نمودن لازم کرفته
که اصل خلقت را رجوع نمایی تا کیفیت اصل
اینمسئله را بفهمی و با دله و براهین ثابت شده
است که مبدأ جمیع اشیا فعل حق تعالی است
یعنی ابتداء خلقت بفعل شده و زمانیکه
فعل حق تعالی موجد اشیا شد آیا این
فعل بطور واحد تجلی نموده است و یا اینکه
مختلف الاطوار است چون فاعل این واحد
فعل است باید فعل او هم بطور واحد
ظاهر شود و اختلاف فعل لازم کرفته که
اختلاف فاعل را و هر گاه فاعل واحد
شد واضحست فعل او هم واحد خواهد
شد

شد چون فهمیدی اینمعنی را که فعل الهی
در عالم امکان بطور وحدت ظاهر
شده و اطوار مختلفه در فعل واحد
متصور نمیشود بلکه طور تجلی فعل بطور وحدة است
در جمیع مفعولات و متعلقات خود و در
مقام فعل تجلیات مختلف فرض نمیشود عالم
او عالم وحدت است بعلت اینکه این فعل
واحد است و از ماثر واحد صادر نشده
الا اثر واحد چنانچه در آفاق و انفس
ظاهر است پس تجلی آن اثر هم بطور وحدت
ظهور خواهد نمود و تفاوت به هیچ جهه
من الوجوه دیده نمیشود چنانچه حق تعالی

فرموده ما ترای فی خلق الرحمن من تفاوة
پس فهمیدی در اشراق نمودن فعل
حق تعالی بمفعولات که عبارة از مخلوقات
باشد تفاوة نیست وهرگاه نظر جود
را متوجه نمای میدانی حق مسئله
اینطور است وکلام حق تعالی اشارة
باینمقام است که میفرماید فارجع
البصر هل ترا من فطور ومعلوم است
در همچون وقت فطور دیده میشود
وفطور انوقت شود انمعنی مخالف
افاق انفس باشد اما زمانیکه انمعنی
که بیان میشود موافق افاق انفس شد

که بیان میشود

معلوم است

نیست وفطور

معلوم است فطور آنوقت ظاهر شود
که آن معنی مطابق افاق انفس نشود
وهرگاه اینکلمات را که عرض نمودم
مد لحظ نمای باافاق وانفس میدانی که
بهیچ جه فطور در اینکلمات شریفه
نیست لعلت اینکه حق تعالی کتاب تدوینی
را با کتاب تکوینی چون در کتاب
تکوین که عبارة باشد از کتاب نفوس
مخلوقات وهرگاه توجمیع نفوس را که در
عالم امکان موجود شده است نظر نما
ومشاهده کنی از برای او ذاتی است وصفاتی

مطابق خلق نموده است

نیست فطور ملاحظه نما وهمچنان در کتاب تدوینی اسم فطور نیست

خواهی دید

و عالم ذات مجرّد از حدود و از کیف و از
زمان و از مکان و عالم او عالم تنزیه است
بعلّت آنکه حدود و کیفیّت و زمان
و مکان از متعلقات جسم است و زمان
و مکان و حدّ و کیف در جسم ملاحظه
شود و جسم احتیاج دارد بمکان که در
آن مکان ماوا نماید چون محتاج بمکان است
زمان هم لازم او شده و همچنان حدّ و کیف
از عوارض جسم است و در جسم فرض شود
حدود و در جسم متصوّر شود کیفیّت
و زمانیکه ذات مجرّد از عالم اجسام
ظاهر شد واضحست آن ذات منزّه
از اوصاف

واین زمان و مکان بحسب مراتب آن شیٔ است

از اوصاف اجسام خواهد بود و هرگاه اوصاف
اجسام در دایرهٔ ذات تصوّر شود و احکام
اجسام از صفات و افعال در ذات جاری
گردد در همچون وقت امتیاز در ما بین ذات
و اجسام باقی نماند پس باید ما به الامتیاز دیده
شود و ما به الامتیاز عبارة است از اوصاف
پس اوصاف اجسام تمیز دهد اجسام را از
ذات و این اجسام خواه اجسام عنصری باشد
و خواه اجسام غیر عنصری که عبارة از اجسام
مجرّدات باشد چون این معنی فهمید که
ذات هر شیٔ منزّه است از جمیع او
صاف اجسام و مراد از ذات همان انا

مثل عقل و نفس و غیر از اینها

واین اشیا معلول نیست واما آن نسبت
که بطور حقیقت است مثل نسبت قعود
وقیام ونسبت حرکت وسکون این نسبتها
کلا بطور حقیقت است ووجود این اشیا
موقوف است بوجود ذات زید وهمچنین
عدم ایشان بعدم زید پس نسبتی که
درما بین ایشان وزید است بطور
حقیقت است یعنی وجود زید علت
این اشیاء است واین اشیاء معلول
پس در زید دو چیز فرض شد یک
ذات زید ویک صفات او وهمچنین
عالم ذات مجرد است از جمیع کثرات
ومقام او

ومقام او مقام تنزیه است وصفات زید اما
یا صفات ذاتیه است ویا صفات فعلیه است
اما صفات ذاتیه زید که عبارة از علم وسمع
وبصر وقدرة است واین اوصاف عین ذات
زید میباشد وهیچ وقت این اوصاف
خارج از ذات زید نیست وبهیچ جه تغایر در
ما بین ذات واین صفات نیست واما صفات
فعلیه عبارة است از حرکت ایجابیه که در عالم
فعل ظاهر شود وآن حرکت کلیه که او را ملاحظه
نمای ایا لطور وحدة غیبیه وتجلی او ونسبت
بمتعلقات خود ایا تجلی واحد نیست هرگاه نظر نمای
بعالم نفوس که حق تعالی ایات خود را در نفوس

زید صادر شود

نشان داده است وفرموده وفی انفسکم
افلا تبصرون یعنی نفسهای خودتان چرا
نگاه نمیکنید وجناب مولای مؤمنان فرموده
اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه یعنی عارفترین
شما بنفسه خود عارفترین شما است برب
خودتان چون بعالم نفوس زمانیکه
نظر میکنیم بعینه مشاهده میشود که از
برای زید ویا عمر حرکت کلیه است هرگاه
نسبت آن حرکت کلیه را ملاحظه نمای بمتعلقات
آن حرکت کلیه ابدا بطور وحدت است ویا آنکه
نسبت آن نور که مشاهده کنی که جمال زید است
ظاهر شود نسبت آن نور با جمالها که در آئینها
ظاهر است

بطور کثرت واختلافست
وهرگاه تعدد فرض
کنی در فعل واحد
مخالف افاق انفس
سیر نموده اید وهمچنان
است

ظاهر است ایا آن تجلی بطور وحدت تجلی نموده
است در مرایا ویا انکه بطور اختلافست
وهرگاه کوی تجلی نور جمال بطور اختلاف
در مرایا ظاهر شده است تکلم نموده اید بطور تعلی
که خلاف ظاهر است بعلت انکه در ظاهر مشاهده
میشود جمالی که در مرایا ظاهر است از اشراق
واحد بیدا شده است وهرگاه کسی منکر
این قول شود منکر ضرورة است واین در
مقام ضرورة رسیده است اشراق در
مرایا اشراق واحد است وتفاوت در اشراق
نیست پس حال خواهی فهمید قول حق تعالی
را که میفرماید ما تری فی خلق الرحمان

من تفاوة چنانچه دیدی در اشراق فعل واحد
تفاوة نیست اما اختلاف که در مرایا ظاهر
است از خود مرایا است که در بعضی از آن
مرایا ظهور نور بطور کمال است و در بعضی
بطور نقص است و این اختلاف و این شدت
و این ضعف از قوابل مرایا است نه از اشراق
چنانچه حق تعالی جل شانه اعمی را اشاره فرموده
ثم ارجع البصر ینقلب الیک البصر خاسئا
وهو حسیر پس فهمیدی اختلاف که دیده
شود از قوابل ظاهر شد است چون
اعمی را در ظاهر بعینه مشاهده کردی
همچنان است در عالم کبیر و این اختلاف
که

که در دایرهٔ مخلوقات فرض میشود از
قوابل خود مخلوقات است پس نورانیت
که در وجود شمس مشاهده میشود
از قابلیت خود شمس است مادهٔ شمس
چنان مادّه است که حکایت کند
اسم منوّر حق تعالی را و امّا در مادهٔ
سنگ سیاه این قابلیت نیست پس
رجوع اختلاف بخود قابل راجع است و
خالق این دو وجود حق تعالی است پس
فهمیدی جواب آن مورد را که ایراد
نموده بود که این اختلاف موجب
نقیض با کلام حق تعالی الست بود نعوذ بالله

که حق تعالی میفرماید ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت وحال آنکه تفاوت در دائره
ممکنات دیده میشود پس فهمیدی بهیچ وجه
من الوجوه تناقض نیست آنکه مراد حق تعالی
است که تفاوت نیست در تجلی فعل وا
حد است چنانچه انمعنی را بالمشاهده
وعیان دیدی واما اختلاف که دیده
میشود بواسطهٔ قوابل اشیاء است
بفعل الهی بعضی از قوابل هست حکایت
او بطور کمال است وظهور داده آثار
فعل را وبعضی بطور نقص واز اینجا
اختلاف در موجودات ظاهر شده

است

است وهرگاه از قوابل قطع نظر کنی مبدأی
امر واحد است وتفاوت نیست چنانچه
حق تعالی میفرماید وما امرنا الا واحدة
یعنی نیست امر الهی مگر واحد پس چون
انمعنی واضح شد بدان اصل مطلب را
رجوع نمایم اصل مطلب این بود زما
نیکه رجوع مینمودیم بآفاق وانفس
وکینونت موجودات را مشاهده و
ملاحظه میکردیم میدیدیم صاحب
مراتب مختلفه است بعضی از خلق در
مقام علت است وبعضی در مقام
معلوم آنکه در مقام علت است

حقیقت علت مقام مؤثر است و مقام اطلاق
و عالم مؤثر عالم غنی است نسبت بتأثیرات خود
و مقام معلولات مقام فقر و احتیاج است
نسبت بعلت خود و هیچ وقت از اوقات متصور
نمیشود در ملک وجود که علت معلول شود
و معلول علت شود بعلت اینکه این دو
شیئ در ارض واحد نیستند و مکان
واحد این دو شیئ را جمع نکرده و حقایق
ایشان حقیقت واحد نیست که در مقام
صورة امتیاز پیدا شود بواسطهٔ فصول
مثل حروف مادیهٔ واحد
است و کینونت ایشان کینونت واحد است
که

که عبارة از مرکب باشد و این مرکب
مادیهٔ جمیع حروف است و حقیقت واحد
این مادّه‌ها را جمع نموده است و بواسطهٔ
فصول که آن عبارة از صورة حروف
باشد آن صورة این حقیقت واحد را
از هم تمیز داده و زمانیکه این فصول
و این صور محو شد حقیقت جمیع این
حروف حقیقت واحده شود و علت
و معلول در چنین مقام تصور نشود
چون حقیقت شیئ واحد است امتیاز
بسبب عوارض است و زمانیکه آن
عوارض سلب شد همان یکمادّه باقی

است وطایفهٔ صوفیه همین معنی را اعتقاد
نموده اند در خالق مخلوق وخلق وخالق
را از سنخ واحد تصور نموده اند چنانچه
اعتقاد ملاصدرا شیرازی است که قائل
شده است موجودات کلا حقیقت وجود
است واز حقیقت وجود اراده نموده
محض وجود وچنان وجودی که غیر از
وجود مشوب بجزئی نیست علاوهٔ از عموم و
از خصوص واز حد ونهایت واز ماهیت
واز نقص واز عدم وانیطور وجود
را مسمی نموده است بواجب الوجود
وجمیع اشیا را حقیقت این وجود تصور
نموده است

نموده است
توجیهت اوصاف امکانیه امتیاز در ما
بین خلق وحق پیدا شود صفت امکانیه
که عبارة از عموم وخصوص واز حد واز
نهایت واز ماهیة واز نقص واز
عدم که عارض شد حقیقت وجود
را همان وجود که عبارة بود از واجب
الوجود تنزل نماید بعالم امکان ووجود
وجود امکانی شود واما حقیقت
این وجود امکانی باز همان وجود
قدیم است وماده مادیه واحد است
واوصاف مذکوره این مادیه را
حد را از هم سوا نموده است صرف

وشاهد آورده کلام امیرالمؤمنین صلوات
الله علیه وآله بکلام خود که آن حضرت فر
موده کُلّ شیءٍ خاضع له وکُلّ شیءٍ قائم
به غنی کلّ فقیر وعز کلّ ذلیل وقوّة کلّ
ضعیف ومفزع کلّ ملهوف انتهی
کلامه پس فهمیدی جمعی کثیر را اعتقاد
اینست که خلق را باخالق از یک سنخ
شمرده اند وواضحست در هیچون
وقت قائل کجا شوند اینطایفه وجود
علت ومعلول را ووجود علت معلول
را اشخاصی قائل شود که موادّ اشیاء
را از یک مادّه فرض کرده است وقائل
شده

شده وتابع کردیده قول انبیاء واولیاء
صلوات الله علیهم اجمعین که ایشان لسانهای
حق تعالی هستند که ابدا سهو ونسیان
در آن لسانها پیدا نشود وبهواهای
نفسانی تکلّم نخواهند فرمود وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَی
اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحی پس باید اینطور
وجودهای مقدسه را تابع شد که از
شکوک وشبهات باطله خود را حفظ
نموده بواسطه تبعیّت بانبیاء واولیاء
صلوات علیهم اجمعین ودر مانیکه اینمعنی
آگاه شدی که انبیاء واولیاء معصوم
اند از شکوک وشبهات نفسانی وتکلّم

مودن ایشان از روی هوا نیست و حق تعالی
امر فرموده عباد خود را که تبعیت ایشان اوجب
دانند چنانچه در کتاب خود بیان فرموده
مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا
یعنی آنچه را که رسول آورده از طرف من اخذ
نمایید و آنچه که نهی فرموده شما هم اجتناب نمایید
حال ملاحظه نمایید آیا این کلمات که بیان
شد کلمات جناب انبیا و اولیاء صلوات
علیهم اجمعین است که خلق را با خالق از یک
سنخ دانسته باشند و مادیها ایشان را مادهٔ
واحده گویند بالقطع این اعتقاد مذهب
ائمه ما نیست و هرگز عباد حق تعالی باین امر
نفرموده اند

نفرموده که خالق و مخلوق را از یک ماده بدا
نند و زمانیکه انبیا و اولیاء این گونه قول را
بیان نفرموده اند پس اینگونه از کجا ظاهر شده قول
معلوم است زمانیکه قول حق تعالی و قول انبیا و
اولیا نشد واضح است منبع این اعتقادات
طرف ظلمت است و از مذهب باطله است
و مذهب حق نیست و مخالف طریقه حق تعالی
جل شانه است مگر آنکه شرافت را انکار میکنی که
حق تعالی میفرماید اَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنسَانُ
إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا یعنی آیا
ذکر نمیکند انسان بدرستی خلق نمودیم
ما او را قبل از این و حال آنکه او شیئ موجود

نبود ایا این ایهٔ شریفه صریح الدلالة نیست
برانیکه جمیع اشیا را حق تعالی از عدم بعرصهٔ
وجود در آورده وبفعل حق تعالی ایجاد واحداث
شده اند من حیث الصورة والمادة پس کسی
که معتقد مذهب اسلام است ایا چگونه در
واست او را تکلم نماید بقولی که مخالف قول
حق تعالی کردد وبا وجود این خود را از اکا
بر دین مبین خیال کند هیهات کجا
مخالف طریقهٔ مذهب اسلام در نزد
انبیا و اولیا صلواة الله علیهم اجمعین
بزرک کردد وهرکاه چنین بود بعالم
خود

خود رجوع نماید میداند حقیقت تعظیم است در
نظر حق تعالی جل شانه وبهیچ وجه من الوجوه
عظم وشان ندارد در بارکاه قرب الهی ایا
چنین وجود نظر نکرده قول حق تعالی را که
میفرماید ما اشهدتهم خلق السموات [ولا خلق انفسهم]
والارض وما کنت متخذ المضلین عضدا
یعنی ما شاهد نکرده ایم ایشان را خلق
سموات وارض را وهمچنان خلقت
نفوس خود شان ونیستیم ما اخذ کننده
اهل ضلالت را از برای خود عضد
پس فهمیدی اهل ضلالت در نظر حق تعالی
شان وعظم ندارد حال ملاحظه نما ایا

اینکلمات که صادر شده ازین طایفه که
باین نحو که بیان شد آیا طریقهٔ اهل اسلا
م است وهرگاه از مذهب اسلام است
چرا کلام حق تعالی رد طریقهٔ ایشان نماید اما
نظر نکرده ببعضی نفوس که معتقد شده
اند اعیان ثابته را وآن عبارة ازین است
که ماهیات اشیا لازمست بذات حق تعالی
در ازل وآن ماهیات ثابت وجود ذات
است وازین جهة آن ماهیات را اعیان
ثابته گویند پس زمانیکه نور وجود حق تعالی
اشراق نمود آن ماهیات در عالم ظاهر
شد ومثل از برای آن مثل ظروف است که در
مکان

بمعنی
آورده اند که این
ماهیات که
در ازل است

مکان تاریک است زمانیکه نور شمس
اشراق نمود آن ظروف ظاهر گردد و اختراع
وایجاد حق تعالی اعتقاد نکرده اند وحال
آنکه حق تعالی در کتاب خود میفرماید انما امره
اذا اراده ان یقول له کن فیکون یعنی امر حق تعالی
زمانیکه اراده نمود شیئا را بدرستی میگوید
آن شیء را موجود باش آن شیء موجود
گردد پس فهمیده کلام الله ناطق است
بر اینکه جمیع اشیاء را حق سبحانه لا من
شیء ایجاد نموده است ونه مادهٔ ایشان
بود ونه صورة ایشان حق تعالی جل شانه
هم مادهٔ ایشان وهم صورة ایشان را ایجاد نموده

و زمانیکه حق تعالی جل شانه اصل کیفیت خلقت

اینطور بیان فرمود که لا من شیٔ اشیأ ایجاد

شده است چگونه اشخاصی که مدعی هدایت

خلق است مخالف قول حق تعالی و قول انبیأ

و اولیاء تکلم کند و با وجود این از اهل

هدایت باشد هذا شیٔ عجیب آیا نگاه

نمیکنی قول حضرت جعفر الصادق صلواة الله

علیه و آله که فرمایش میفرماید کان

ربنا عز وجل والعلم ذاته ولا معلوم و

السمع ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا

مبصر والقدرة ذاته ولا مقدور فلما

احدث الاشیاء وکان المعلوم وقع

العلم

العلم منه على المعلوم والسمع منه على المسموع

والبصر منه على المبصر والقدرة منه على المقدور

یعنی رب ما عز وجل بود عالم و علم ذات او بود

و معلوم نبود و سمع ذات او بود و مسموع

نبود و بصر ذات او بود و مبصر نبود و قدرة

ذات او بود پس زمانیکه ایجاد نمود اشیأ

را واقع شد علم از او بمعلومات و السمع از او

بر مسموعات و بصر از او بر مبصرات و

قدرة از او بر مقدورات و اینکلمات

که بیان شد آیا ملاحظه مینمائی بهیچ وجه

من الوجوه مناسبت باکلمات ایشان دارد

رد که وجود حق تعالی بسیط الحقیقة است و

همان لبسیط الحقیقه کل اشیاً دانسته اند
ائمه تو صلواة الله علیهم اجمعین میفرمایند
السبیل مسدود والطلب مردود حق تعالی سبحانه
ولا یحیطون بشیء من علمه پس هرگاه این
طایفه هم از اولیاء دین اسلام اند واز بزرگ
کان شیعه اند ایا کلمات ایشان هم باید
مطابق کلمات ائمه خود باشد ویا اینکه
من جمیع الجهات باید مخالف باشد
تو خود انصاف ده وحال آنکه در سابق بیان
شد صفت اکابر شیعه بآن نحو که مولای
تو صلواة الله علیه واله وصف فرموده بود که
نظر نمائید بشخصی که روایت کند حدیث ما را
ایا

ایا انطور کلمات که شنیدی حدیث آل
محمد است که ایشان روایت کردند که
موجودات با حق تعالی از یکسنخ اند کجا
چنین نفوس هادی خلق اند وحق تعالی اینطور
خلق را عضد خود قرار نداده وچنین و
جودها هادیان دین مبین نیستند
بعلت اینکه این وجودها رهنمای اهل
ضلالت میباشند وزمانیکه کلمات
از کلمات ضلالت شد کجا صاحب
کلمات اهل هدایت گردد کلمات
هر شخص دلیل مذهب اوست وزمانیکه
کلمات شخص باطل شد واضحست آن کلمات

از اهل هدایت نخواهد شد و زمانیکه
طریق هدایت برخ او مسدود شد
لا محاله از اهل ضلالت خواهد شد پس
بعد الحق الا الضلال یعنی نیست بعد از
حق الا ضلالت پس اهل هدایت ان ن
وجودها است که در میان کلمات ایشا
هدایت ظاهر کردد بانمعنی که قول ا
ماخوذ باشد از کلمات حق تعالی و انبیا و اولیا
او صلواة الله علیهم اجمعین در همچون وقت
واضحست انیطو نفوس از اهل هدایت خواهد
شد و هر نفس انیطو وجودهای اطاعت
شعبت نماید یقین است بحق تعالی
نموده

نموده در قول خود و در فعل خود پس انیطور
وجودها امنای دین الهی هستند در روی
زمین و عضد حق تعالی اند در ملك وجود و جمیع
خلق اند هدایت از ایشان اخذ نمایند
و اعتقاد خودشان باید باو عرضه کنند تا
اصلاح مذهب ایشان نماید و از طرق
باطله نفوس ضعیفه را حفظ کند تا داخل نشوند
بطرق ضلالت و تا آگاه شد بواسطه ابلیس چگونه
افسادها در ملك وجود ظاهر شده خلق را باخالق
از یك عرصه تصور کرده اند و همچنان وجودات
خلق را وجود واحد فرض نموده اند و اشرفیت
و افضلیت را از میان خلق سلب نموده اند

وحال آنکه خود ایشان هرگاه بفطرة اصلیه خود
شان رجوع نمایند خواهند فهمید که مخالف
آفاق و انفس تکلم دارند و حق مسئله این نیست
وچون نظر ایشان بمن قال است نه ما قال است
لهذا از برای ایشان اینطور اشتباه حاصل
گردیده وحال آنکه مولای مؤمنان فرموده
انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال یعنی
رجوع نماید بسوی آن چیزی که میگویند
که حق است ویا اینکه باطل است و نظر
نکنید شخص را که فلان وجود است
وچون بنای اکثر وجود بر این است که
نظر ایشان بشخص است وهمین نظر
نمودن

نمودن ایشان بشخص کار ایشان را
خراب نموده و از صراط المستقیم اعراض
نموده اند وچون این معنی را مولای
مؤمنان صلواة الله علیه وآله آگاه
بود لهذا خلق را حکم فرموده که نظر
کنید بکلام آن شخص نه بوجود آن
شخص زمانیکه شخص بفرمان مولا
حرکت کرد وصحبت از اهل بیت
خواهد شد وتابع نگردد بنفوس
خبیثه و از مذاهب باطله اعراض
کند وخرافات قطاع طریق را
گوش ندهد که وجود حق را باوجود

خلق یکی داند ویا اینکه جمیع مخلوقات
ترا از یک جنس فرض کند بلکه
خود را تابع کند باحکام حق تعالی
جلّ شانه وهر طور حق تعالی خود را
وصف فرموده آنطور حق تعالی را
وصف کند پس زمانیکه حق تعالی
جلّ شانه در زبان انبیاء واولیاء
خود را الخلق شناسانیده وبآن
تعریف راضی شده وفرموده در
حق انبیاء وَسَلامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ
یعنی طریق سلامت طریق انبیاء
است پس چرا از آن طریق اعراض
نموده

نموده وقدم بطریقهٔ ضلالت
گذارد وحال آنکه در حقّ انبیاء
انبیاء فرموده ما ینطق عن الهوی
اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی وزما
نیکه آن وجود مقدّس معصوم
شد ونطق نکرد مگر چیزی را که
حق تعالی حکم فرموده پس هر شخص
عاقل بالقطع روی خود را متوجه
کند بطرف انبیاء واولیاء
صلوات الله علیهم اجمعین واز غیر
منقطع شود وتابع شود واعتقاد
انبیاء واولیاء صلوات الله علیهم اجمعین

و توحید کند حق تعالی را چنانچه انبیاء
و اولیاء توحید کرده اند که حق تعالی
واحد است و قدیم و بهیچ وجه
من الوجوه راه حادث بدرگاه
قدیم نیست و ادراک جمیع عقول
و افئده قاصر است از درک
ذات واوست غنی کل که ابداً
احتیاج بدرگاه عزت او راه ندا
رد و وحدت خود را در آفاق
و انفس نشان داده هر کیاهی
که از زمین روید وحده لا شریک
له گوید و منزه و مبرا است از
صفت

از صفت امکان و متصف نگردد
باوصاف حادث و آنچه صفت
حادث است حق سبحانه از آن
صفت منزه است و اوصاف
حق تعالی بر دو قسم است اوصاف
ذاتیه است و اوصاف فعلیه
اوصاف ذاتیه مثل علم و قدرة
سمع و بصر و حیواة این اوصاف
همه عبارة است از ذات حق تعالی
و تعدد بهیچ وجه من الوجوه نیست
هرگاه سمع و بصر و علم و قدرة غیر
ذات باشد لازم میشود که در

عالم قدیم تعدد شود و تعدد باعث
مغایرت شود و مغایرت صفت
حادث است و حق تعالی منزه است
از صفات حادث پس فهمیدی
جمیع این اوصاف که بیان شد
عین ذات است بدون تعدد
و جمیع این اوصاف عبارة از ذات
است و جز از ذات چیزی دیگر
نیست و اما اوصاف فعلیه
عبارة است از آن اوصاف
که در عالم حدوث است لاکن
آن اوصاف

اوصاف چنان اوصافست که بالکلیه
موصوف خود را نشان دهد نه خود
را دلیل است و نه غیر خود را و هم
که خود را دلیل باشد و یا آنکه
غیر را دلیل باشد واضح است نمی تواند
حق تعالی را دلیل شود و حکایت
الهی نباید پس باید بالکلیه از حق
تعالی نشان دهد و معنی صفت
هم عبارة از این است که بیان
موصوف خود باشد و هر کس
او را مشاهده کند موصوف
را مشاهده کرده باشند در

در این صورة رواست این اوصاف
را اوصاف خوانی پس آگاه شدی بعضی
صفات را که بالکلیه باید از موصوف
خود نشان دهد هرگاه اینمعنی را
بخواهی مشاهده نمای در عالم ظاهر
نظر کن در آئینه آیا جمال تو که اشر
اق نماید در آئینه آیا آن جمال
صفت تو نیست و معلوم است
آن جمال صفت است و موقوف بوجود
تو و محتاج است بطرف تو نه بخود را
نشان دهد و نه غیر خود را و هرگاه
در

درست ملاحظه نمای آیا در صفت
جز از موصوف مذکور نیست لعلت اینکه
در ظاهر مشاهده میکنی آن صورة
که در آئینه است آیا در عالم
او میتوانی غیر از زید مثلا فرض
نمای هرگاه درست تعمق بکنی
جز از زید تصور نمیشود لعلت اینکه
اینمعنی را آگاه هستی مراد از
صفت همان نور متخیل است که
از تو در آئینه افتاده و آن نور
منعقل گردیده و متشکل شده
بصورة زید چون اثر لامحاله

بر هیئت مؤثر خود خواهد بود یا اثر
شمس بر هیئت قمر کردد بالقطع نور
شمس بر هیئت شمس شود بعلت
اینکه زمانیکه مادیه اثر از نور شمس
شد و هیئت آن نور که عبارة از
صورة آن نور است لا محاله بر
شکل مؤثر خواهد شد هرگاه حکایت
تمام مؤثر نماید در همچون وقت چگونه
اثر شمس حکایت از مؤثر دیگر
کند و بر هیئت مؤثر علاحده ظاهر
کردد همچون چیز دیده نشده بلکه
هر اثر حکایت از مؤثر خود نماید
بالقطع

بالقطع و همچنان است اوصاف حق تعالی
جل شانه و آن اوصاف هم غیر از ذات
احدیت حکایت غیر ندارد و آن
اوصاف حق تعالی مستجمع جمیع کمالات
است و هیچ کمالات را مفقود
نکرده و منزه از جمیع نقایص امکانیه
میباشد و هرگاه اینطور نبوده باشد
اوصاف الهی نشود پس صفت الهی
باید صاحب دو جهته کردد و صاحب
دو مقام مقام اول صرف کمال باشد
و مقام ثانی منزه و مبرا از نقص و
از عیب زمانیکه خلق مقام اول را

نظر نمایند کمالات حق تعالی را مشاهده
نمایند وسلطنت وکبریای حق تعالی در
درعالم امکان ظاهر شود تا اهل عالم
امکان بدانند که حق تعالی قادر
وقاهر است وهرگاه درصفت حق
تعالی جاه وسلطنت ظاهر نشود از
کجا آگاه میشوی که حق تعالی جل شانه
قادر وقاهر است وصاحب جلال
وصاحب جمال است وتو آگاه شدی
که جمیع عقول وافئده عاجز است
از درك ذات والطریق مسدود
والطلب

والطلب مردود زمانیکه طلب مردود
وطریق مسدود شد رجوع جمیع
خلق باید بصفت باشد وانمعنی
اشاره فرموده ولی کل صلواة الله
علیه وآله رجع من الوصف الی
الوصف ودام الملك فی الملك
پس رجوع عالم امکان بوصف است
واز وصف ره بموصوف پیدا
نمایند یعنی زمانیکه اوصاف حق
تعالی مشاهده کردند که مستجمع
جمیع کمالات است میدانند
موصوف اینصفت کامل است

پس راه معرفت موصوف موقوف
است بصفت و هر قدر در صفت
کمال دیده شود آنقدر کمال موصوف
معلوم شود پس صفت الهی باید
در مقام کمال بحدی باشد که ما
فوق آن کمال در عالم امکان
تصور نشود بلکه آن کمال را اهل
عالم امکان نتوانند درک نمایند
هرگاه اهل عالم امکان کمالات
اوصاف الهی درک نمایند واز
مبدأ او ومنتهای او آگاه شوند
باز آن کمالات بحد کمال نیست
نعبت

بعلت اینکه شیء زمانیکه احاطه شد
من حیث المبدأ ومن حیث المنتهی لازم
آید ازین که موصوف آن وصف
هم ادراک شود از حیثیت ابتداء
وانتهاء چون اینمعنی واضح گردید که
از صفت استدلال بموصوف
نمایم ایا در ظاهر نگاه میکنی که
هرگاه بخواهم استقامت یک کتاب
را مشاهده نمایم باید روی خود را
بطرف صفت او نمایم تا استقامت
یک کتاب را مطلع بشوم زمانیکه
در الف استقامت را مشاهده

پس در باطن هم چون
وقت

نمودیم استنباط نمایم موصوف این
صفت کامل است پس کمال موصوف
معلوم گردید بواسطهٔ صفت وهمچنان
است اوصاف حق تعالی پس هرقدر
صفت حق تعالی کامل آنقدر کمال حق تعالی
در عالم امکان ذات خالی ملاحظه نما کمالات
حق تعالی حد ونهایت ندارد وبا اینکه کمالات
الهی احاطه شود بالقطع کمالات حق تعالی
ابتداء وانتهاء ندارد باینمعنی که اندازه
شود که چقدر است کمالات او چنانچه
حق سبحانه ذکر نموده است آن اوهام
باطل که از برای کمالات حق تعالی ابتداء

کرده شود

وانتهاء است بقول خود ولا یحیطون
بشیء من علمه الا بما شاء یعنی علم
حق سبحانه وتعالی را خلق عالم امکان
نمیتوانند درک نماید مگر آنقدر
که خودش بخواهد که از علم خود بخلق
نشان دهد پس فهمیدی که کمالات
الهی درک نمیشود واحاطه باو نمیتوانند
کرده وزمانیکه درک نشد علم الهی کلیة
مگر آنقدر که قوابل اهل عالم امکان
استطاعت دارد درک او را پس
باید کمالات حق تعالی بجوی شود که
مافوق مدارک ومشاعر مخلوقات

شود وهرگاه انیطور نشود واضحست
آن کمالات وادراک مینماید وزمانیکه
درک کردند احاطه باو نمودند و
حال آنکه حق تعالی میفرماید ولا
یحیطون بشیء من علمه پس مسلم
باید قطع کند که علم حق تعالی ادراک
عالم امکان قوة نیست که کلیتاً او را
درک نماید وزمانیکه صفت کمالات
الهی انیطور شد معین کردید که
ورا ابتداء وانتهاء نیست وحد
وکیف نیست بلا ابتداء وبلا انتهاء
است وبلا حد وبلا کیف است
بلکه

بلکه ابتداء وانتهاء از وظاهر شده وحدود
وکیف بواسطهٔ او موجود گردیده چون
انیطور مجرد است آیهٔ الهی شده ومراتب
جمال حق تعالی شده وواضحست این صفت
الهی حی است وابداً موت باین صفت
طاری نشود بعلت اینکه وجه الله
است چنانچه حق تعالی جل شانه میفرماید
کل شیء هالک الا وجهه یعنی هر شیء
هالک شود مگر وجه الهی که او را
هلاکت طاری نشود وهلاکت را
بهمین معنی اراده نمای بوجه الهی عارض
نشود پس فهمیدی آن اوصاف بالکلیه

حیات است و جمیع حیاة که در عالم امکان
مشاهده میشود اثر آن حیاة است
و همچنان هر علم و قدرة که دیده شود
در عالم امکان اثری است از علم و
قدرة اوصاف الهی جل شانه و توانا
هستی اول شیٔ که در عالم امکان ظاهر
کرده وجود مقدس آن اوصاف است
جمیع اهل عالم امکان از نور او خلق
شده است و هرگاه وجود مقدس
او نبود وجودی در عالم امکان دیده
نمیشد لولاك لما خلقت الأفلاك
پس

پس واسطهٔ ایجاد جمیع موجودات وجود
مقدس اوست و هرگاه وجود مقدس
او نبود موجودی در عالم امکان دیده
نمیشد لعبت اینکه زمانیکه فهمیدی
وجود مقدس آن اوصاف در مقام
علت است و جمیع اشیاء در مقام
معلول است و اضحست وجود معلول
موقوف است بوجود علت آیا
نگاه نمیکنی وجود جمیع اشعه موقوف
است بوجود سراج هرگاه وجود سراج
موجود نشود بالقطع اشعه را در عالم امکان

وجودی نیست بقاء اشعه بالکلیه مو
قوف است بوجود سراج وحق سبحا
در کتاب خود اینمعنی را اشاره فرموده
انا ارسلناك شاهدا ومبشرا و
نذیرا وداعیا الی الله باذنه و
سراجا منیرا یعنی یا پیغمبر تو را
فرستادیم ما شاهد وبشارة دهنده
وترساننده وداعی بطرف حق تعالی
وقرار دادیم ما تو را در عالم امکان
سراج منیر ومعلوم است زمانیکه
وجود مقدس او سراج منیر گردید
واضح

واضحست از انوار این سراج انواری است
وانوار آن سراج عبارة از حقایق جمیع اشیا
است وانیست معنی علت ومعلول ایا
نگاه نکرده این معنای حدیثی که میفرماید بو
جودك ثبتت الأرض والسماء یعنی بواسطه
وجود مقدس ارض وسما قائم گردیده و
همین کلام شریف دلالت که وجود مقدس
آنجناب صلوة الله علّت جمیع اشیا است
ووجود جمیع عالم امکان موقوف بوجود آن
جناب واین معنی را هرگاه ملاحظه نمای
معنی علت ومعلول است اما معنی
علت معلول این نیست اذا وجد العلة

وجد المعلول واذا فقد العلة فقد المعلول
حال ملاحظه نمای این تعریف که از برای
علة و معلول گفته شد، آیا در وجود مقدس
آنجناب صلوات الله علیه وآله هم صدق
دارد یا نه اینکه در حدیث صحیح وارد است
لولاک لولاک لما خلقت الافلاک حق تعالی
خطاب فرماید با پیغمبر هر گاه وجود مقدس
تو نبود یا پیغمبر افلاک را خلق نمیکردیم
و وجود شریف تو باعث شده ایجاد
موجودات را پس فهمیدی وجود اشیاء
بوجود آنجناب موقوف است وعدم اشیاء
بعدم

بعدم وجود مقدس او و همین معنی علة
و معلول است و هر گاه بخواهی معنی علت
و معلول را که هو علیه آگاه بشوی و معنی
چگونه وجود مقدس آنجناب علة جمیع
اشیاء است و جمیع اشیاء معلول باید
رجوع نمود باصل خلقت تا حقیقت این
مطلب را بطور کشف ملاحظه نمایی
و معرفت نورانی پیدا کنی و اولیاء دین را
معرفت رسانی و از مقامات پیغمبران
آگاه شوی و تو آگاهی منظور از سیر و
سلوک ازدیاد معرفت بانبیاء و
اولیاء است صلوات الله علیهم اجمعین

بمقامات

اگرچه بعضی نفوس خلاف دارد در سیر و
سلوک و مراد آن نفوس از سیر و سلوک
اطراف بلاد کفر است و اصح مراد اهل
حق از سیر و سلوک اینمعنی نیست بلکه مراد
ایشان از سیر و سلوک ازدیاد بصیرت
است خلاصه منظور اصل خلقت و ایمان
نمودن است پس بدانکه هر نفس زمانیکه
رجوع نمود بعالم میداند در عالم ۳ چیز موجود
است صنع است و صانع و مصنوع اما صانع
عبارت است از حق تعالی جل شانه و در
وجود صانع احدی را شک و شبهه
نیست

بعلت اینکه هر وجود زمانیکه نظر نمود بنفس
خود میداند خود بخود را ایجاد نکرده
چون اینمعنی را هر وجود آگاه است
که عنان وجود او در دست او نیست
و همچنان مثل خود هم در احتیاج مثل
و شبیه اوست و هر قدر نظر خود را
متوجه گرداند بعالم امکان و تفکر
نماید در خلق او میداند وجودی
نیست که اختیار وجود او در دست
خود باشد باینمعنی که ایجاد وجود
خود را خود نموده باشد و خود وجود
خود را نگاه دارد چون اینطور و

در عالم امکان دیده نشد واضح گردد
هر خاطر عاقل را که عالم امکان و آنچه
در عالم امکان است کلاً محتاج است
در خلقت و رزق و حیات و ممات
بخالقی که ایجاد خلقت ایشان نموده وصانعی
و در اینمعنی احدی را شک و ریب
نیست و اختلاف خلق در این صانع
و در این خالق است و بعضی این
صانع را شمس دانند و بعضی ستاره
و بعضی دهر دانند و هر طایفه چیزی
را خدا دانسته و بهواهای خود تابع شدند
و در

و در این شک ندارند که خدای دارند
که ایشان را لا من شیء ایجاد نموده است
و لباس وجود عطا فرموده اما اختلاف
ایشان در اینست که این صانع دهر است
بعضی گویند شمس است و هر طایفه خدا را
یکی از این اشیاء دانند پس فهمیده شد که
در این شک نیست که صانعی و خالقی دارند
اما آن صانع را از خلق خدا تصور نموده‌اند
و اشتباه و شک در بودن اصل صانع
نیست و لاکن تصور کردن ایشان
خلق را خدا تصور باطل است چون آگاه
شدی که جمیع ناس اعتقاد دارند که آن

برای ایشان صانع است چون بطور بصیرة
سیر در آفاق انفس نکرده اند لهذا بطریق
ضلالت افتادند اما اشخاصی که بطور بصیرة
سیر کرده اند و از هواهای باطل خودشان را
حفظ کرده اند و از طریق صراط المستقیم اعراض
نکردند والطاف حق تعالی شامل احوال ایشان
شده است و مجاهده نموده اند و حق تعالی
سبیل خود را با ایشان نشان داده و ما
صدق این آیهٔ شریفه شدند والذین
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله
لمع المحسنین چون مجاهده کردند لهذا در
بطریق هدایت حق تعالی ایشان را هدایت کرده
و

و بنور معرفت آئینهٔ قلوب ایشان طلوع
نموده و قدم بصراط المستقیم نهادند و
فهمیدند اینمعنی را که حق تعالی جل شانه
منزه و مبرا است از صفت مخلوقات خود
و بهیچ وجه من الوجوه شباهت بمخلوقات
خود ندارد و آنچه عقول و افئدهٔ ایشان
ادراک نماید از دایرهٔ خلق است بعلت
۲ اینکه هر شیئی را ملاحظه نمای آنچه ادراک
کند در دایرهٔ خود ادراک نموده و مدرک
او از عالم امکان است چگونه میتواند
از حد خود تجاوز کند و ما فوق از مدارک
خود را ادراک نماید بالقطع هر شیئی آنچه را

که درک کند از عالم خود درک نموده و
ادراک غیر عالم خود نمیتواند نماید آیا در
ظاهر نگاه نمیکنی که طبق باطن است تغییر
ظاهر اشیائی که از عوالم مجردات هست
و فوق عالم تو است آن اشیاء را نمیتوانی
درک نمای با اینکه در عرصهٔ مخلوقات
است چگونه میتوانی عرصهٔ قدم را درک
نمای جهات جهات توحد و نفی نقص
مزن ز قدم پس فهمیدی در مخلوقات
آن مشعر و آن مدرک نیست که قدیم را
درک کند از این جهة مولای متقیان
فرموده الطریق مسدود والطلب مردود
و فرموده اند که

مفرمائیکه اینمعنی را آگاه شدی که
بهیچ وجه من الوجوه ذات حق تعالی ادراک
نشود بلکه طریق معرفت حق تعالی موقوف
است بمعرفت اوصاف او و فهمیدی
این اوصاف اوصاف ذاتیه نیست بلکه
اوصاف فعلیه است و اوصاف فعلیه
عبارة است از محمد و آل محمد صلوات الله
علیه و آله اجمعین و حق سبحانه و تعالی
وجود مقدس آنجناب مظهر جمال و
جلال خود فرموده و هرکس بخواهد حق تعالی
را معرفت رساند باید توجه نماید بآن

انوار مقدس که معرفت آن انوار
مقدس معرفت چنانچه آنجناب حق تعالی
صلواة الله علیه و آله فرموده من رانی
فقد رای الحق یعنی هر کس بخواهد حق تعالی
را بشناسد باید مرا بشناسد حال
ملاحظه نما چگونه باید آنجناب را شناخت
ایا بطور کمال باید شناخت یا بطور نقص
بالقطع هرگاه نقص در آنجناب صلواة
الله علیه و آله فرض کنی نعوذ بالله
بالقطع آن وجود مقدس نمیتواند
اینمعنی را

این معنی را بیان کند من رانی فقد
رای الحق زیرا که در وجود مقدس
او نقص شد چگونه ناقص بیان کند
تمام نوع حق را که کامل است بالقطع هرگاه
بیان نماید بطور کمال نخواهد بیان نمود
زیرا که بطور کمال نیست نمیتواند
اینمعنی را بیان کند که من رانی
فقد رای الحق آیا شده معوج آیینه با آنکه
را بین استقامت الف را و بگوید
هرکس میخواهد الف را مشاهده کند
بمن نگاه کند تا استقامت الف را
در وجود من مشاهده کند واضحست

باء که در مقام اعوجاج است از استقامت
الف حکایت نمیتواند نماید بلکه حکایت او از اعوجاج
است و اعوجاج در مرآت او ظاهر است چون
این معنی را آگاه شدی حال عرض میکنیم اینطور است
احوال مخلوقات هر مخلوق نمیتواند این معنی را
بیان نماید من رآنی فقد رأی الحق یعنی هر
کس بخواهد حق تعالی را نظر کند بوجود من نگاه
کند در زمانیکه مراد دیدن حق تعالی را دیده الا اینکه
وجودمان مخلوق سرتا پا نمایندهٔ اوصاف
خالق خود باشد وجود او مرآت جمیع کمالات
حق تعالی جل شانه باشد و اینطور وجود مقدس
میتواند اینمقام را ادعا نماید هر کس بخواهد حق تعالی
نگاه

نگاه کند بمن نگاه کند بعلت اینکه وجود مقدس
او مستجمع جمیع کمالات حق تعالی است و هر کس
بخواهد کمالات حق تعالی را نگاه کند در آن
وجود مقدس دیده شود پس چنین وجود
در عالم امکان غیر از وجود مقدس حضرت
خاتم الانبیاء صلواة الله علیه و آله اجمعین
نیست و در آن وجود مقدس ظاهر شده
جمیع اوصاف حق تعالی جل شانه و ایجاب اول
مخلوق است و مشیة حق تعالی را محل و
مظهر است و هرگاه وجود مقدس آن
جناب نمیشد مشیة حق تعالی را ظاهر نمیشد
ظهور مشیة موقوف بوجود مقدس اوست

چون اینمعنی کمال وضوح دارد در نظر ارباب بصیرت
هرگاه مشیّة محل ومرآت نباشد در عالم امکان
ظهور نخواهد نکرد وظهور مشیّة موقوف است
بوجود محل ومرآت تا ظهور کند مشیّة الهی در
عالم امکان ومعلومست محل مشیّة باید مشابهة
ومجانسة بامشیّة داشته باشد چون مشیّة الهی
من جمیع الوجوه کامل است وبهیچ وجه من الوجوه
نقص در او نیست لهذا باید محل مشیّة هم من
جمیع الوجوه باید کامل باشد تا مرآت مشیّة شود
وهرگاه ذرّه در آن مرآت نقصان ظاهر شود بالقطع
آن نقصان در مشیّة ظاهر شود ونقصان مشیّة
نقصان صاحب مشیّة است نعوذ بالله چون حق تعالی
است

است صاحب مشیّة وحق تعالی جل شأنه من جمیع الوجوه کامل است
لهذا فعل او هم باید کامل باشد وهمچنان محل فعل
هم باید کامل باشد وباتفاق
جمیع مسلمین محل مشیّة جناب خاتم الانبیاء است
صلواة الله علیه وآله اجمعین چنانچه در زیارت میخوانی
السلام علی محال مشیّة الله چون فهمیدی آن جناب
صلواة الله علیه وآله محل مشیّة است لهذا مظهر
جمیع کمالات حق تعالی است وبهیچ وجه من الوجوه
نقصان در آن وجه مقدس نیست وآنچه کمالات
در عالم امکان مشاهده میشود از نور کمالات
آنجناب صلواة الله علیه وآله است وآنجناب
صلواة الله علیه وآله اینمعنی اشاره فرموده در
کلام مبارک خود یا ابن عباس لن تجد خیراً بید

اَحَدٍ اِلّا بِتَعلیمی وَ تَعلیمِ عَلیٍّ علیه السلام یعنی در
عالم امکان هیچ خیر یافت نشود در دست
هیچ شخص الّا اینکه اصل آن خیر بتعلیم من است
وتعلیم علی بن ابوطالب است صلواة الله علیه واله
وهرگاه معنی حدیث شریف را مشاهده نمای بعضی
مطالب عالیه را خواهی فهمید که اکثر نفوس از درک
آن مطالب قاصرانند چون ازین حدیث شریف
فهمیدی آنچه در عالم امکان ظاهر شده است
از کمالات و از خیرات مبدء آن کمالات و آن
خیرات کلاً بتعلیم جناب خاتم الانبیاء و بتعلیم
جناب مولای مؤمنان امیر المؤمنین و اولاد
طاهرین اوست صلواة الله علیهم اجمعین
پس

پس خواهی فهمید که جمیع خیرات را مبدء ومنشأ
ایشان صلواة الله علیهم اجمعین است
وجمیع شرور را مبدء اعداء ایشان است
وهر وجود که متصف گردید بصفت
انبیاء واولیاء بالقطع آن وجود مظهر
خیر شده است در عالم امکان وهر
نفس متصف شده بصفت اعداء
الله محل شرور شده است در عالم
امکان حال ملاحظه نما اقوال آن نفوس
را که ایراد مینمودند که ما عمل بشریعت
مطهره نموده ایم و شروط او را کما هو
علیه بجا آورده ایم وبا وجود این تاثیر در

آن دیده نشد آیا شده است کسی
خود را متوجه نماید بشمس و باوجود این
نورانی نشود بالقطع چنین چیز نشده
هرگاه انصاف نمای بلکه جمیع عقلا ا
وجود را ذم خواهند نمود و خلاف طریق
ضروره مرتکب شده بعلت اینکه
هر وجود را ملاحظه نمای بانمعنی اقرار
دارد هر کس طالب نور است باید
روی خود را بطرف نور کند تا نورانی
شود و باوجود این که روی خود را
بطرف شمس ننماید و بگوید که من نورانی
نشده

نشده ام بالقطع قول اینطور نفوس مسموع
نیست در نظر اولوا باب عقول پس همچنان
است شریعت مطهره زمانیکه نفوسی
روی خود را متوجه نمود بطرف شریعت
مطهره بالقطع بنور شریعت نورانی
خواهد شد اشخاصی که منکر این معنی
میباشد بالقطع روی خودشان
بطرف شریعت مطهره نکرده اند و
هرگاه فی الجمله هم در میان اهل شریعت
باشد من باب ریاء و تزویر میر با
اهل شریعت نموده است و خود را
حقیقتا متوصل بشریعت مطهره نکرده اند

وهمین قول را اشخاصی متکلم شود که اعتقاد
بشریعت مطهره ندارد واقرار نبوه انبیا
انبیاء ندارد کسی که اقرار اید ظاهراً
وباطنا بالوهیت حق تعالی ونبوة انبیا
وولایت اولیاء صلواة الله علیهم اجمعین
ایا اینطور وجود میتواند اینگونه ا
عتقاد ظاهر کند که در شریعت مطهره
نعوذ بالله تأثیر نیست بلکه اینکلام هم
از شکوک وشبهات ابلیس است
که در نفوس خبیثه ظاهر کرده است
که خلق ضعیف را از صراط المستقیم دور
کرده اند

دور کرده اند اینطور شکوک وشبهات
در قلوب ضعیفه انداخته پس اهل اسلام
را هرگز چنین خیال باطله در قلوب
ایشان ظاهر نشود بلکه ایشان
یقین دانند آنچه حق سبحانه وتعالی فرموده
حق است وآنطور خواهد شد چنانچه
حق تعالی فرموده وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ
اللَّهِ قِيلًا یعنی کیست از حق تعالی صادق
تر وزمانیکه حق تعالی اصدق الصادقین
شد پس آنچه در کتاب خود بیان
فرموده حق است وآنطور خواهد شد پس

بدون شك و شبهه حق تعالی در اعمال حسنه
اجری قرار داده است و در اعمال قبیحه
هم جزا قرار داده است بالقطع اهل ا
سلام یقین نموده اند عامل اعمال
حسنه اجر خود را خواهد رسید و صاحب
اعمال قبیحه هم بجزای خود خواهد رسید
بالقطع چنانچه حق سبحانه فرموده و ما
تجزون الا ما کنتم تعملون یعنی جزا
داده نمیشوید الا جزای آنکه الشان
عمل نموده اند زمانیکه حق تعالی انطور
در کتاب

در کتاب خود بیان فرموده و باز در کتاب
خود جزا داد کل نفس بما کسبت رهینة
هر نفس آنچه را کسب نموده در گرو
اوست چون زمانیکه مسلم است کلمات حق تعالی
دید قطع زاید اعمالی که از مخلوقات صادر
شود بالقطع جزای آن عمل خواهد رسید
لا شك و لا شبهه مثلا کسی مال یتیم را
بخورد حق تعالی از برای اینعمل جزا قرار
داده و فرموده ان الذین یاکلون
اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی
بطونهم نارا یعنی بدرستی اشخاصی

که میخورند اموال یتیمان ظلما بتحقیق
میخورند نار جهنم را زمانیکه شخصی
از اموال یتیمان خود بالقطع شکم
او پر از نار است اما چون این عالم
عالم غفلت است و دار جزا نیست
در این عالم مشاهده نمیشود اما زمانیکه
ازین دار فانی رفت و قدم بعرصهٔ
جزا گذاشت و پردهٔ غفلت از
چشم او رفت خواهد دید بالقطع
شکم او پر از آتش است و همچنان
جمیع اعمال که از شخص صادر بشود
حق تعالی

حق تعالی از برای آن اعمال جزای قرار داده
خواه اعمال حسنه باشد خواه اعمال قبیحه چون این
دار دار اعمال است و دار جزا نیست و شان
حق تعالی اجل ازین است جزای اعمال را مکان
فانی قرار دهد که بهیچ وجه من الوجوه ثبات
در آن دار نباشد بلکه دار جزا را مکان
بقا قرار داده که آن مکان مکان خلود است
چون مقتضی حکمت الهی بر این جاری شده
و عوام الناس هم ازین معنی غافل است چنان
بنظر او آید که اعمال شنیعه را تاثیر نیست
خیال خام است نموده زمانیکه حق سبحانه در
کتاب خود بیان فرموده ان علینا حسابهم یعنی

بطرف ماست حساب ایشان و باز
فرموده وَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ خَیراً یَرَه
وَمَن یَعمَل مِثقالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَه هر کس
عمل نموده از خیر و شر حق تعالی آگاه است
و بر حسب هر شخص که عمل نموده حق تعالی
جزا خواهد داد آیا تاثیر عمل غیر از جزای
حق تعالی است مگر تاثیر عمل غیر از این است
بالقطع تاثیر عمل جزا دادن حق تعالی است
هرگاه عمل از آن عملها باشد که مستحق
رحمت است تاثیر آن عمل خیر همان رحمت
حق تعالی است که شامل حال صاحب عمل
شود

شود و هرگاه عمل از آن عمل باشد که
مستحق عقاب است تاثیر آن عمل همان
عقاب است و مراد از تاثیر عمل این است
که بیان شد و مراد از رحمت قرب
بحق تعالی است و قرب بانبیا و اولیا
صلواة الله علیهم اجمعین و همان تقرب
دار رضوان است که مکان و جای متنعم شود
صاحب عمل خوب و مراد از عقاب
بعد از حق تعالی است و بعد از انبیا
و اولیاء او و زمانیکه شخص بعید شد
از حق تعالی معلوم است در مکانی قرار
گیرد که از عنایت حق تعالی دور است

وزمانیکه دور کردید از عنایت حق تعالی
معلوم است در تنعم نخواهد شد بلکه
بعذاب است وبتوسط امثال واقران
خود لیل ونهار در مشقت است
وهمچنان آنچه از اعمال قبیح او صادر شده
وزمانیکه صاحب آن اعمال قبیح از این دار
فانی بعرصهٔ بقا قدم گذاشت آن اعمال
مجسم شود در شکل عذاب هر عمل
بحسب خود واین رساله گنجایش تفصیل
ندارد اما ازین زیاده تأثیر شود
هرگاه فی الجمله چشم بصیرت تو باز شود
درین

درین عالم هم خواهی دید اهل هر عمل را
همچنان تأثیرات اعمال ایشان را اما ملاحظه
نمیکنی بعضی نفوس را که روز وشب در
آتش سوزان است وشکل ایشان را
مشاهده کنی بصفت حیوانات است
اما صفت حیوانات این نیست که هر
وجود را ملاقات نماید او را اذیت
کند مثل سگ اما ای سالک مشاهده
نمیکنی نفوس را که هر کس با ایشان برسد
او را اذیت نمایند بهر نحو اذیت را
که قادر شوند وهرگاه خود نفوس ا
ایشان را ملاحظه نمائی در آتش غضب

ودر آتش حسد سوزان است ودمی
خود را ازین آتش بکنار نمیکشد وروز
بروز آتش او در تزاید است وبعضی
نفوس را ملاحظه نمای در عذاب ایشان
قلیل است وبعضی را مشاهده نمای
زیاد است اما این عذاب را ملاحظه
میکنی غیر از تاثیرات اعمال قبیحه است
که از آتش او روز وشب سوزان است
اما اشخاصی که متصف است باوصاف
حمیده ومتخلق شده باخلاق الهی ز
مانیکه باطن ایشان را ملاحظه نمای
نمای

نمای کمال خضوع وخشوع دارد وبهیچ وجه
من الوجوه اقبال بدار فانی ندارد واز امراض
باطنیه قلوب ایشان مبرا است وتو آگاهی
اصل هر مرض بواسطه تعلق قلوب است
بعوالم خلق وزمانیکه قلوب بعوالم خلق متعلق
شد انواع واقسام امراض در آن قلوب ظاهر شود
اما انگاه نمیکنی زمانیکه قلب متوجه بجاه شد
ودر نفس خود جاه آن را ندید در نفس او
آتش حسد طلوع نماید اما زمانیکه متوجه
نشد بجاه غیر از کجا آتش حسد ظهور نماید
وهمچنان است آتش غضب وآتش کبر
جمیع این امراض که در قلوب ظاهر شود اصل

همه این امراض بواسطه توجه بخلق است
و زمانیکه قلوب متوجه نگردند بعالم خلق
از کجا در آن نفس آتش حسد ظاهر شود
چون دانستی اصل حسد از متوجه بودن است
بسوی خلق و اوضاع خلق زمانیکه این توجه
بند شد این آتش حسد طلوع نماید اما زمانیکه
نفس توجه خود را قطع نمود از عالم خلق و قلب
او بطرف حق تعالی گردید بالضرورة آن قلب
ازین امراض مجرد گردد و زمانیکه مجرد ازین
اوصاف شد کجا در سینه او آتش جهنم ظاهر
شود بلکه سینه او خالی از آن آتش است
و عالم او عالم راحت است بلکه دری بسینه
او

او باز شده از درهای جنت آیا عالم اهل
جنت عالم راحت نیست و اهل در آن ملک
توجه بغیر حق تعالی نشود و قرین با اولیاء و انبیاء
صلواة الله علیهم اند زمانیکه در اینجا هم قطع
نظر نمود از عالم خلق و متوجه نشد بدار
فانی بلکه قلب خود را در هر حال بطرف حق تعالی
کرد فهمید که در همچون وقت ارض صدر او
خالی از جمیع اذیت شود و عالم او عالم راحت
باشد چون همه اوقات روی خود را بطرف
اولیاء و انبیاء آورده است چنین وجود
لیل و نهار با انبیاء و اولیاء هم جلیس است
آیا در جنت غیر ازین نعمت است که شخص

در راحت شود و با اولیاء و انبیاء صلوة
الله علیهم اجمعین مصاحب شود پس فهمیدی
نفوسی که عالم خود شان را از خلق دور
نموده اند و همه اوقات بذکر حق تعالی مشغول
اند و تبعت بانبیا و اولیاء نموده اند بطور
صدق و اخلاص بالقطع عالم ایشان عالم
جنّت است زمانیکه ازین دار فانی قدم
بعالم باقی نهادند و پرده از چشم ایشان
برداشته شد ملاحظه نمایند در جنّت میباشند
متنعم و با انبیا و اولیاء صلوة الله علیهم
اجمعین هم جلیس این است که در احادیث
وارد است که در قبر مؤمن دری از جنّت
باز شود

و در قبر کافر دری از دوزخ باز شود
و مؤمن بواسطه آن دری که کشاده شده
در راحت میباشد و کافر بواسطه آن دری
که باز شده در عذاب است پس آن دری
که در حدیث شریف ذکر شده احتمال دارد
بلکه هر گاه درست ملاحظه نمای عباره از همان
اعمال حسنه است در مؤمن و از همان اعمال
سیئه است در کافر که در حقیقت این دو عمل
دری دوزخ و بهشت است و راه آن دو خانه
است که درین عالم آن راه را باز نموده است
باختیار خود هم راه جنّت را و هم راه دوزخ را
چون درین عالم در غفلت است و پرده غفلت

عبارة است از اعمال حسنه و از اعمال سیئه

بطور یقین

در جمیع اعضاء وجوارح او رسیده حال نمیتواند درک

نماید اما زمانیکه پرده غفلت از اعضا وجوارح

او زائل شد واز این دار فانی رفت مدارک

ومشاعر او قوة پیدا نموده وزمانیکه در پیش نظرها

دیده ملاحظه نماید یا متصل است بجنت ویا

متصل است بدوزخ واین اتصال را میداند

که [illegible] داده دنیا پیدا بوده وراه این دو خانه

در دنیا باز کرده بود چنانچه در سابق مجمله

اشاره بآن شد وهرگاه در رساله بخواهی این

مطلب را آگاه شوی کما هو علیه لازمست

مقدمه تازه عنوان شود تا بصیرة سالکان

در فهمیدن این مطالب زیاد شود وانعمی

بالمشاهده

وبطوریکه میخواهی دید چون هر وجودی را

در عالم امکان مشاهده میکنی مرکب از

دو چیز است از نور واز ظلمت ولامحاله

آن وجود بمقتضای این دو جهت باید عمل کند

یا بمقتضای نور عمل نماید ویا بمقتضای ظلمت هر

بمقتضی گاه بنور عمل نمود که آن نور عبارة از وجود

است وآن وجود هم اثری میباشد

از آثار محمد وآل محمد صلوات الله علیه وآله

ومعلوم است آن وجود همه اوقات میل

بطاعات نماید ونفرت از معاصی دارد

وخود آن وجود سبیل محمد وآل محمد است

در وجود این شخص وهمه اوقات از آن

طریق رو بطرف محمد وآل محمد آورد و
توجه محمد وال محمد صلواة الله علیهم اجمعین
از آن طریق است بطرف آن شخص تغلب
اینکه توجه منیر همه اوقات بنور خود
باشد وهیچ وقت غافل از نور خود نیست
وهرگاه دمی از نور خود غافل شود آن
نور معدوم شود چنانچه در ظاهر مشاهده
میکنی که نور سراج الوقت موجود است
که توجه سراج باین نور شود هر وقت توجه
سراج باین است نور موجود است و
همین که سراج غفلت کرد از آن نور آن
نور معدوم شود پس آگاه شدی
وجو

وجود نور موقوف است بوجود سراج
وطریق سراج بنور خود نور است و
غیر از خود نور طریق علاحده از برای سراج
نیست چون سراج مثال خود را در آئینه
قلب نور انداخته وهمان مثال ماده
آن نور است وآن ماده نور سبیل است
از برای سراج وطریق نور هم عبارة از لسراج
ماده خود نور است پس این ماده نور
هم طریق نور است لسراج وهم طریق
سراج است بنور چون این معنی را در
ظاهر مشاهده کردی همچنان است
وجود وانهم نور است وطریق آن نور

هم بمنیر خود عبارة است از ماده خود
آن نور و همچنان طریق منیر هم آن
نور عبارة است از خود ماده آن از آن است
حال مد نظر ماه قدر آن وجود قوة
و وسعت دارد با نقد و طریق او
بمنیر خود میباشد و نقد و وسعت
آن طریق آن منیر جمال خود را در
آن نور ظاهر نموده و این معنی را هم
در سابق آگاه شدی که هر موجود
که در عالم امکان مشاهده میشود
مرکب است از وجود و از ماهیة و
فهمیدی وجود نور صرف است و
و زمانیکه

و زمانیکه نور صرف شد و لا محاله
نور بدون منیر نشود و منیر وجود
محمد و آل محمد است صلواة الله علیه
و آله اجمعین پس در هر وجود ماهی
میباشد بمحمد و آل محمد صلواة الله
علیهم اجمعین و انواع عبارة از ماده
آن وجود است پس توجه محمد و
آل طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین
از همان راه است با آن وجود و هم
قدر آن وجود نورانی است و وسعت
دارد بحسب قوابل آن وجود از فیوضات
محمد و آل طاهرین او بان وجود هم رسد

وهمچنان است مهیّه و آنهم طریق ظلمت
است در هر وجود پس فهمیده شد
هر وجود دو طریق است طریق نور
است و طریق ظلمت نور و طریق است
ببد خود و ظلمت هم طریق است
ببد خود پس هر مخلوق که بمقتضای
وجود عمل نمود و عمل نکرد بمقتضای مهیّه
آن مخلوق را طریق محمد و آل طاهرین
باو باز شده است بقدر عمل نمودن
آن مخلوق و آن قدر که از طریق
محمد و آل محمد باز شده است از طریق
مهیّه بآن قدر از طریق مهیّه مسدود
شده

شده چون تو آگاهی هر قدر طرف
وجود قوّة یافت بقدر قوّة وجود
در طرف مهیّه ضعف پیدا شود
و هر کدام طرف مهیّه قوّة پیدا کرد بقدر
قوّة مهیّه در طرف وجود ضعف پیدا
شود و چون اینمعنی را آگاه شدی اصل
وجود طریق محمد و آل محمد است و
همچنان اصل مهیّه طریق ظلمت کلیّه
است و انسان واقف است در
میان این دو طریق و هر کدام را
از این دو طریق اختیار کرد راه
او برخ او باز شود و اتصال پیدا

کند ممد خود چون اینمعنی را آگاه شدی
و تصدیق اینکلمات قول حق تعالی جل شانه است
که میفرماید فهدیناهم النجدین اما شاکرا و اما کفورا
پس سیر جمیع مخلوقات در این دو طریق است
و این دو طریق در حقیقت عبارة از اوصاف ممدوحه
و از اوصاف مذمومه است و هر موجود از موجودات
که در عالم امکان ملاحظه میشود در سیر این دو صفت
غوطه ور است و همه اوقات باین دو صفت
در عالم امکان سیر دارد اهل حق با وصاف حمیده
و اهل باطل با وصاف ذمیمه و اوصاف حمیده
از اوصاف انسانیت میباشد و اوصاف
ذمیمه از اوصاف حیوانیت شمرده شده است
پس

پس سالک طریق حق و باطل باین دو صفت معین
شود و این دو صفت تعمیم دارد باینمعنی اوصاف
حمیده عبارة از جمیع ما جاء به النبی صلواة الله علیه و آله
و زمانیکه اوصاف حمیده عبارة ازین شد پس اوصاف
حمیده شامل میشود جمیع شریعت جناب خاتم الانبیاء
صلواة الله علیه و آله است و مراد از سالک طریق حق
آن اشخاصها میباشد که در این شریعت مقدسه
لیل و نهار عمل میکنند و تحمل مینمایند و حق تعالی
جل شانه اینطور سیر را از عباد خود طلب نموده و فرموده
ما آتکم الرسول فخذوه و ما نهکم عنه فانتهوا یعنی آنچه را
که جناب خاتم الانبیاء صلواة الله علیه و آله آورده
اخذ نماید و از آنچه شما را نهی فرموده دور شوید



پس فهمیدی سالک طریق حق عبارة است
ازین و محل سیر هم شریعت نبوی صلواة علیه و آله
است و مبلغ این شریعت جناب خاتم الانبیا
و اوصیاء اوست و حافظ این شریعت مطهره
که ایشان صلواة الله علیهم اجمعین قرای مبارکه اند و
در مابین قرای مبارکه و سایر ناس قرای ظاهره قرار داده
که عبارة از علماء شیعه است که تعلیم شریعت
از ایشان است و بواسطه وجود ایشان خلق عالم
میشوند احکام شریعت را انطور سلوک نمودن در شرع مطهر
سلوک طریق اهل حق است و در این سیر ترقی از برای
سالک شود و مخالف این طریق طریق باطل و طریق
اهل ضلالت است و در اینجا ختم نمایم این رساله
شریفه را و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین قد فرغ
مؤلفه فی ۱۴ شهر شعبان
المعظم سنه ۱۲۸۹